داستانهايى از گريه بر امام حسين (علیه السلام)

 جلد اول

نویسنده: على ميرخلف زاده

## مقدمه

الحمد لله رب العالمين ، الصلوة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين حبيب اله العالمين ابى القاسم محمد المعصومين الذين اذهب الله عنهم الرجس اهل البيت و طهرهم تطهيرا، سيما حجة بن الحسن العسكرى روحى وارواح العالمين له الفداء،

قال الله تبارك وتعالى فى محكم كتابه العظيم ((ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب ))(١)

هر كس شعائر و نشانه ها و علامتهاى دين خدا را محترم و گرامى بدارد شايسته تكريم و احترام بوده و از كمالات پاكدلى و خداشناسى است .

يكى از اعمالى كه شعائر و نشانه ها و زمينه هاى تقوى و رشد معنوى و روحى را فراهم مى كند، عزادارى و سوگوارى و ماتم و نوحه سرايى و مرثيه خوانى و ناله و زارى وبى تابى و شيون و جزع وفزع و گريه كردن براى حضرت امام حسين عليه‌السلام است ، چه شعارى از اين بالاتر چه يادى از اين بهتر چه ذكرى از اين مهمتر چه علامتى از اين واضحتر كه انسان ياد حسين عليه‌السلام كه ياد خداست كند، چه ذكرى از ذكر حسين عليه‌السلام مهمتر كه خدا از اول ما خلق الله همه اش ياد حسين عليه‌السلام بوده و به همه عرشيان و انبياء و واوصياء و اولياء توصيه و سفارش ياد وذكر وگريه و عزادارى حسين عليه‌السلام را كرده ، خود خدا به حضرت موسى عليه‌السلام خطاب كرد:

اى موسى كسيكه گريه كند و يا بگرياند و يا خود را شبيه به گريه كنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام ميشود.(٢)

خود پيغمبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هرچشمى در روز قيامت گريان است مگر چشمى كه براى حسين عليه‌السلام گريه كند كه در آن روز خندان و مژده به نعمتهاى بهشت به او داده مى شود.

خود حضرت امير المؤ منين على عليه‌السلام وقتى به امام حسين نظر كرد فرمود: اى گريه هر مؤ من . خود حضرت زهراعليها‌السلام براى امام حسين عليه‌السلام اشك ريخت . خود حضرت امام حسن عليه‌السلام فرمود: هيچ روزى مثل روزهاى مصيبت تو اى حسين نمى شود. خود امام حسين عليه‌السلام فرمود: من كشته اشكهاى شما هستم . هيچ بنده اى نيست كه براى ما يك قطره اشك از چشمش بريزد يا گريان شود، جز اينكه خداوند جاى او را هميشه در بهشت قراردهد.

خود امام سجادعليه‌السلام وقتى طعام و آب مى ديد همه اش براى باباش امام حسين عليه‌السلام گريه مى كرد. خود امام باقرعليه‌السلام فرمود: هر مؤ منى كه براى كشته شدن امام حسين عليه‌السلام چشمهاش گريان بشود بطورى كه اشك بر صورتش جارى بشود خدا او را براى هميشه در غرفه هاى بهشت جا مى دهد.

اگر كسى براى امام حسين عليه‌السلام نوحه و ندبه و گريه كند و خانواده و فاميل ودوستان و شيعيان را براى اقامه عزا دعوت كند و بعد به هم تسلى بدهند، من ضامن هستم كه خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنويسد. هركس كه بياد مصيبتهاى ما و حسين و اهلبيتش بيفتد و دلش براى ما بسوزد، ملائكه تمام گناهانش را مى آمرزند. خود امام صادق عليه‌السلام فرمود: هركس كه مصيبتهاى ما را ياد كند يا ما پيش او ياد آور شويم و به اندازه پر مگسى براى ما اشك بريزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه كف دريا هم باشد مى بخشد.

هر كس براى مظلومى ما و ظلمى كه به ما شده ، مهموم و مغموم و گريان شود و براى ما آه بكشد خداى سبحان ثواب تسبيح به او مى دهد. و حزنش ‍ براى ما عبادت است . هر كس چشمش گريان شود براى خونى كه از ما ريخته شده يا حقى كه از ما گرفته شده يا حرمت و شخصيت ما را هتك كرده شده ، خداوند هميشه جاى او را در بهشت قرار مى دهد. هر جزع و گريه مكروه است ، مگر براى حسين عليه‌السلام كه ثواب هم دارد. امام حسين عليه‌السلام براى زوار و گريه كنندگانش طلب مغفرت مى كند. اگر زائر يا گريه كننده بداند چه مقامى پيش خدا دارد هر كسى كه در مرثيه و نوحه سراى حسين عليه‌السلام شعر بگويد و پنجاه نفر را بگرياند بهشت براى اوست تا ميرسد به ده يا و يك نفر و يا خودش براى ما گريه كند و خود را شبيه گريه كنندكان در آورد جايش در بهشت است ...

ويا خود حضرت موسى بن جعفرعليه‌السلام براى جدش عزادارى و گريه سرايى مى كردند . يا خود امام رضاعليه‌السلام ميفرمايد: هر كس بياد مصيبتهاى ما و آنچه كه به سرما آورده اند گريه كند، روز قيامت در درجه و مقام ما هست و هر كس بياد مصبيتهاى ما بگريد و بگرياند، در روزيكه تمام چشمها گريان است چشم او گريان نمى شود. هر كس در مجلسى كه امر ما را احياءو زنده ميكنند، بنشيند، خدا قلب او را نمى ميراند در روزى كه همه قلبها مرده است . اگر گريه بر امام حسين عليه‌السلام كنى و اشكت روى صورتت جارى بشود حق تعالى همه گناهان كبيره و صغير ترا مى آمرزد خواه كم باشد يا زياد، اگر هنگامى كه مى خواهى خدا را ملاقات كنى مى خواهى هيچ گناهى نداشته باشى ، پس بر امام حسين عليه‌السلام زيارت بخوان و گريه كن .

خود امام جواد و امام هادى و امام عسگرى و خود امام زمان عليه‌السلام برجد خودشان امام حسين گريه مى كردند. اصلا خود امام زمان فرمودند: اگر اشكهاى چشمم تمام شود برايت خون گريه مى كنم . كه انشاالله در جايش ‍ خواهد آمد. اين اوراق آغشته به تحرير را كه در مقابل مى خوانيد (ثواب گريه و تاريخچه گريه و روضه بر امام حسين عليه‌السلام است ) كه براى ما روشن مى كند كه عزادارى و روضه و گريه براى امام حسين عليه‌السلام از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفويها كه يكسرى آدمهاى كج فكر مى گويند: روضه خوانى از زمان صفويها بوده كه آنها درست كرده اند. با تحقيق و بررسى هايى كه به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم ) بوده و اولين روضه خوان حضرت جبرئيل عليه‌السلام و اولين گريه كن حضرت آدم بوده تا الآن . انشاءالله خدا همگى ما را جزو گريه كنندكان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم اين جزو (داستانهايى از گريه بر امام حسين جلد اول ) ثوابى داشته باشد، آن رابه روح امام راحل ، شهدا، علما، بزرگان ذوالحقوق ، همچنين برادر شهيدم آشيخ احمد ميرخلف زاده هديه مى نمايم .السلام عليكم و رحمة الله .

\*\* نوكر و روضه خوان آستان حسين عليه‌السلام \*\* على ميرخلف زاده

## گريه حضرت آدم

وقتى كه حضرت آدم عليه‌السلام از بهشت بيرون شد از كارى كه كرده بود و از فراق حوا و بهشت ، آنقدر گريه كرد، كه روى صورتش دو شيار مثل جوى درست شد و اشك چشمش از آن جارى مى شد كه پرنده ها از آن ميآشاميدند.

و تا چهل سال اين گريه ادامه داشت ، و از كرده خود پشيمان و تائب بود. و توبه كرد. خداوند متعال توبه او را پذيرفت و حضرت جبرئيل عليه‌السلام را فرستاد كه كلماتى به حضرت آدم عليه‌السلام بياموزد و آن كلمات همان بود كه قبلا در عرش ديده بود. حضرت جبرئيل عليه‌السلام به او فرمود: بگو: يا حميد بحق محمد، يا عالى بحق على ، يافاطر بحق فاطمه ، يامحسن بحق الحسن و (ياذ الاحسان بحق ) الحسين منك الاحسان . وقتى حضرت آدم عليه‌السلام به اسم امام حسين عليه‌السلام رسيد، اشكش جارى شد و قلبش به درد آمد. فرمود:

اى برادر جبرئيل چرا در ذكر پنجمين اسم كه حسين است قلبم شكست و اشكم جارى شد؟حضرت جبرئيل فرمود: اى آدم به اين فرزندت مصیبتى وارد مى شود كه تمام دردها و غمها و مصيبتها پيش اين ناچيز است ؟ حضرت آدم عليه‌السلام فرمود: اى برادر آن مصيبت چيست ؟ حضرت جبرئيل عليه‌السلام واقعه كربلا را براى او مى گويد، و ميفرمايد: او را تشنه و غريب و بي كس و تنها و بى يار و ياور شهيد مى كنند، اى آدم ؛ اگر او را در حالى كه مى فرمود: واعطشاه ، واقلة ناصراه مى ديدى ... بطورى كه تشنگى ميان او و آسمان مثل دود حايل شده بود.... هيچكس جواب او را نمى دهد.

مگر با شمشير و... او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح مى كنند و مال و كاروانش را به تاراج و غارت مى برند... سر او و يارانش را شهر به شهر مى گردانند...

حضرت آدم عليه‌السلام تا اين واقعه را شيند مثل مادرى كه جوانش را از دست داده بلند بلند گريه كرد.(٣)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى در عزايت آدم و حوا گريست  |  | يا كه ساكنان عالم بالا گريسته  |
| پيمبران مرسل و ذرات كائنات  |  | از هفت ارض تا به ثريا گريسته  |
| اين بس براى غريبيت اى باعث نجات  |  | گبر و يهود و قوم نصارى گريسته  |
| هم ساكنان معبد و هم واقفان دير  |  | هم جاثليق پير كليسا گريسته  |
| آن ظلمها كه شد بتو در دشت كربلا  |  | هم دوست گريه كرد و هم اعدا گريسته  |
| حوران باغ خلد برين تو اى شهيد  |  | اندر جنان بهره لعيا گريسته  |
| بر كشته تو اى شه بى غسل و كفن  |  | مجنون وار زينب و ليلا گريسته  |
| ما دام عمر، سيّد سجاد ناتوان  |  | اندر عزات اى شه والا گريسته (٤)  |

## نفرين آدم به يزيد

وقتى كه حضرت آدم عليه‌السلام به زمين آمد، حضرت حواعليها‌السلام را نديد، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف زمين را گشت كه مرورش ‍ به كربلا افتاد، وقتى كه به زمين كربلا رسيد، مريض احوال شد و عقب افتاد و سينه اش تنگ و بى جهت به زمين افتاد، اتفاقا آنجايى كه زمين خورد قتگاه حضرت سيدالشهداعليه‌السلام بود و از پاى حضرت آدم خون آمد. حضرت ناراحت سرش را به آسمان بلند كرد و عرض كرد: اى خداى من مگر چه گناهى از من سرزده كه اينجور به بلاء گرفتار شدم ، در حالى كه تمام زمين را گشتم اينطور بلايى به من نرسيد ولى تا پايم را به اين سرزمين گذاشتم ، به اين بلاها گرفتار شدم مگر اين زمين چه زمينى است ؟!

خطاب رسيد: اى آدم هيچ گناهى از تو سر نزده ، ليكن اينجا سرزمين كربلاست سرزمينى است كه فرزندت حسين را بدون هيچ گناهى مى كشند، و اين خونى كه از پاى تو جارى شد بخاطر اينست كه با خون حسين موافقت كند و با او هم پيمان گردى . حضرت آدم عليه‌السلام عرض كرد: آيا حسين پيغمبر است ؟

خطاب رسيد: خير، وليكن نوه پيغمبر اسلام حضرت محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است .

عرض كرد: قاتل و كشنده او كيست ؟

فرمود: قاتلش يزيد است و او را لعن كن .

حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن كرد و چند قدمى كه رفت به كوه عرفات رسيد و حوا را پيدا كرد.(٥)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميسوزم و زسوزش جان ناله مى كنم  |  | در قلبم آتشى است از آن ناله مى كنم  |
| در ماتم خزان زده گلهاى پرپرى  |  | چون بلبلى زپرده جان ناله مى كنم  |
| دارم خبر زناى گلوى بريده اى  |  | زين رو چو نى به آه و فغان ناله مى كنم  |
| آثار طبع من نبود شعر ساده اى  |  | با اشك و خون ديده حسان ناله مى كنم (٦)  |

## گريه و نفرين حضرت نوح

وقتى كه حضرت نوح عليه‌السلام سوار كشتى شد، همه دنيا را سير كرد، تا به سرزمين كربلا رسيد، همينكه به سرزمين كربلا رسيد، زمين كشتى او را گرفت ، بطورى كه حضرت نوح عليه‌السلام ترسيد غرق شود، دستها را به دعا و نيايش برداشت ، وپروردگارش را خواند و عرض كرد: خدايا، من همه دنيا را گشتم ، مشكلى برايم پيدا نشد، ولى تا به اين سرزمين رسيدم ترس و وحشت عجيبى برايم ظاهر گشت ، و بدنم لرزيد و خوف شديدى تمام وجودم را گرفت ، كه تا بحال اينجورى نشده بودم ، خدايا علتش ‍ چيست ؟

حضرت جبرئيل عليه‌السلام نازل شد و فرمود: اى نوح در اين سرزمين سبط خاتم پيغمبران و فرزند خاتم اوصياء كشته مى شود. و روضه كربلا را خواند.

حضرت نوح عليه‌السلام منقلب گشته و اشكهايش سرازير شد و فرمود: اى جبرئيل قاتل او كيست كه اينطور ناجوان مردانه حسين عليه‌السلام را بشهادت ميرساند؟!

حضرت جبرئيل عليه‌السلام فرمود: او را كسى كه نفرين شده اهل هفت آسمان و هفت زمين است مى كشد.

حضرت نوح عليه‌السلام (درحاليكه ناراحت وگريان بود) قاتلين او را لعنت كرد، و كشتى براه افتاد تا به كوه جودى (حرم شريف حضرت اميرالمؤ منين على عليه‌السلام است ) رسيد و در آنجا ايستاد.(٧)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زخم ترا شويم از اشك دوديده  |  | بوسه بگيرم زرگهاى بريده  |
| شكوه برم بر خدا با دل خسته  |  | يك بدن و اين همه نيزه شكسته  |
| بسكه مرا زد عدو از ره كينه  |  | سوخت به حال دلم قلب سكينه  |
| قاتل تو مى برد محمل ما را  |  | گوشه ويران دهد منزل ما را  |
| خواست به لبهاى تو خنده نباشد  |  | بعد تو زينب دگر زنده نباشد  |
| موسم دورى ما و تو رسيده  |  | همسفرم شو به رگهاى بريده  |
| داغ تو ديشب چراغ دل ما بود  |  | خيمه آتش زده منزل ما بود(٨)  |

## حزن حضرت آدم

وقتى كه انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود، نور جناب امام حسين عليه‌السلام در ابهام قرار گرفت ، و هر وقت چشم حضرت آدم عليه‌السلام به ابهامش ‍ مى افتاد مهموم و محزون مى شد. و اين اثر تا حال باقى است كه هر كس ، خنده بر او غالب شود وقتى كه به انگشت ابهام نگاه كند حزن بر او غالب مى شود.(٩)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايكاش در عزاى تو خون مى گريستم  |  | دمساز زخمه هاى جنون مى گريستم  |
| يك سينه داشتم به زلالى آسمان  |  | از ابرهاى تيره فزون مى گريستم  |
| همناله با تمامى ياران تو حسين  |  | ايكاش در تمام قرون مى گريستم  |
| سر چشمه هاى اشكم اگر خشك مى شدند  |  | آنگاه مى نشستم و خون مى گريستم  |
| عشقت مگر نبود كه دست مرا گرفت  |  | وقتى زپا فتاده نگون مى گريستم  |
| اين گريه آبروى من است و دليل عشق  |  | اى عشق بى نگاه تو، چون مى گريستم  |
| ايكاش در ترنم شعر زلال اشك  |  | از مرزهاى واژه برون مى گريستم (١٠)  |

## حزن نوح

حضرت جبرئيل عليه‌السلام بنام آن حضرت ( حسينعليه‌السلام) ميخى به كشتى حضرت نوح عليه‌السلام كوبيد. از موضع ميخ نورى درخشيد و رطوبتى مانند خون از آن ظاهر شد كه موجب حزن و اندوه حضرت عليه‌السلام و نوحه او گرديد.(١١)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطره اى اشك تو يك دريا عطش  |  | هرم لبهاى تو يك صحرا عطش  |
| در نگاه گرم تو حس مى شود  |  | يك جهان ايثار، يك دنيا عطش  |
| تانبينى عاشقان را تشنه كام  |  | آمدى درياى غيرت با عطش  |
| تا كوير خشك لبهاى تو ديد  |  | سوخت چون خورشيد سر تا پا عطش  |
| تشنه بيرون آمدى تا از فرات  |  | بى تو دارد آب هم حّتى عطش  |
| بى تو در ميخانه خُمّ مى شكست  |  | علقمه شد بزم غم ، سقّا عطش  |
| بعد تو روح بلند عاطفه  |  | قطره قطره آب ميشد با عطش (١٢)  |

## گذر حضرت ابراهيم به كربلا

حضرت ابراهيم عليه‌السلام سوار براسب بود كه گذرش به سرزمين كربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام رسيد، اسب حضرت بهزمين خورد و حضرت ابراهيم عليه‌السلام از اسب به زمين افتاد و سرش شكست و خونش ‍ جارى گشت و اشكش آمد و مخزون گرديد.

در آن حال شروع به استغفار كرد و فرمود: خدايا مگر چيزى از من سرزده كه دچار اين بلا شدم ؟حضرت جبرئيل عليه‌السلام نازل شد و فرمود: اى ابراهيم ؛ گناهى از تو سر نزد ليكن در اينجا نوه دختر پيغمبر خاتم انبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پسر خاتم اوصيا كشته مى شود و اين خونى كه از تو جارى شد با خون او موافقت كرد. حضرت ابراهيم عليه‌السلام با حالت حزن و اندوه فرمود: اى جبرئيل چه كسى او را مى كشد؟جبرئيل فرمود: آن كسى كه اهل آسمان و زمين او را لعنت كرده اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جارى شده ، و خداوند وحى فرمود: به قلم كه تو مستحق ستايش و مدح و ثنا هستى ، بخاطر اينكه اين لعن را نوشتى .

حضرت ابراهيم عليه‌السلام (محزون و گريان ) دستهايش را بلند كرد و يزيد را زياد لعن كرد و اسبش بازبان فصيح آمين گفت .

حضرت ابراهيم عليه‌السلام به اسبش فرمود: از نفرين من چه چيزى را متوجه شدى كه آمين گفتى ؟گفت : ابراهيم يكى از افتخارات من اينست كه كه تو سوار بر من شوى و وقتى كه به زمين خوردم و شما از پشت من افتادى خيلى خجالت كشيدم ، و مسببش هم يزيد لعنتى بوده . (١٣)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلى خونين چو باغ لاله دارم  |  | به سينه زخم چندين ساله دارم  |
| به ناى دل بياد نينوايت  |  | نواى هفت بند ناله دارم  |
| زاشكت ژاله ها را آفريدند  |  | زداغت لاله ها را آفريدند  |
| بيادت هر نيستان نينوا شد  |  | به سوگت ناله ها را آفريدند(١٤)  |

## گريه ابراهيم

وقتى كه پرورگار متعال به حضرت ابراهيم عليه‌السلام دستور داد كه بجاى حضرت اسماعيل عليه‌السلام اين گوسفند را ذبح كند. (خواست او را امتحان كند كه آيا بدستور پرورگارش فرزند دلبندش حضرت اسماعيل را ذبح مى كند يا خير. و راءفت پدر و فرزندى او را مى گيرد و آن چيزى كه در قلب هر پدرى نسبت به فرزندش مى باشد يا نه .) حضرت ابراهيم عليه‌السلام محكم و استوار بر دستور خداوند ايستادگى نمود تا به آن ثواب عالى كه به مصبيت ديده ها مى دهند او هم استحقاق پيدا كند. كه الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسيد و خداوند هم گوسفندى براى او فرستاد و فرمود:

اين گوسفند را بجاى اسماعيل ذبح كن و جهت ارتفاء درجه به حضرت ابراهيم عليه‌السلام وحى فرمود: اى ابراهيم ؛ محبوب ترين خلق نزد تو كيست ؟عرض كرد: بار پروردگارا خلقى نيافردى كه پيش من محبوب تر از حبيب تو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد. پروردگار عالم فرمود: آيا او را بيشتر دوست دارى يا خودت را؟ عرض كرد: او را بيشتر دوست دارم . خطاب رسيد: آيا فرزندت را بيشتر دوست دارى يا فرزند او را؟ عرض كرد: فرزند او محبوتر است . خطاب رسيد: آيا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پيش تو درد آورتر است يا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من ؟!فرمود: خدايا خب معلوم است كشته شدن ذبح او به دست دشمنان براى قلبم درد آورتر و محزون تر است . در اينجا خداوند متعال براى حضرت ابراهيم عليه‌السلام روضه خوانى كرد و فرمود: اى ابراهيم گروهى كه خود را از امت پيغمبر اسلام محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى پندارند، فرزندش حسين عليه‌السلام را بعد از او به ظلم و ستم مى كشند و بخاطر اين كارشان سزاوار خشم و غضب من مى گردند حضرت ابراهيم با شنيدن اين مصائب ناله اى زد و دلش به درد آمد و صداى خود را به گريه بلند نمود.

خطاب رسيد: اى ابراهيم ناله و فرياد و هَمَّت را كه براى فرزندت اسماعيل كه مى خواستى بادست خودت به ناراحتى و ناله ذبح كنى ، بر حسين و كشته شدن حسين فدا كردم و بخاطر اين گريه و ناله هايى كه براى حسين كردى ، بالاترين درجات اهل ثواب بر مصيبت واجب كردم و فديناه بذبح عظيم .(١٥)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى در غمت همين نه دو عالم گريسته  |  | چندين هزار عالم و آدم گريسته  |
| عالم چگونه بر تو نگريد كز اين عزا  |  | جد تو مهتر همه عالم گريسته  |
| تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر  |  | كاروان انبياء همه با هم گريسته  |
| ادريس و شيث و يوشع و داود و هود و لوط  |  | الياس و خضر و صالح و آدم گريسته  |
| در صحن خلد موسى عمران شكسته دل  |  | در بام چرخ عيسى مريم گريسته  |
| تا تشنه ديد لعل تو اى شهريار دين  |  | خيف و منا و مشعر و زمزم گريسته (١٦)  |

## نفرين حضرت اسماعيل

گوسفندان حضرت اسماعيل عليه‌السلام كنار شط و نهر و آب فرات ميچريدند كه چوپان براى حضرت خبرآورد كه چند روز است گوسفندان از اين مشرعه آب نمى خورند. حضرت اسماعيل عليه‌السلام سبب آن را از خداوند متعال پرسيد؟! حضرت جبرئيل عليه‌السلام نازل شد و فرمود: اى اسماعيل سبب آن را از گوسفندان سئوال كن آنها به تو ميگويند. حضرت اسماعيل عليه‌السلام از گوسفندان سئوال كرد كه به چه جهت آب نمى خوريد؟گوسفندان به زبان فصيح گفتند: بما خبر رسيده كه فرزند تو حسين عليه‌السلام كه نوه دخترى پيغمبر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در اينجا تشنه كشته مى شود. پس ما هم بخاطر اين مصيبت محزون و مهموم هستيم و از اين شريعه آب نمى خوريم بياد آن اندوه و غم و غصه اى كه برامام حسين عليه‌السلام وارد شده . حضرت اسماعيل ناراحت و گريان فرمود: چه كسى او را به قتل مى رساند. گوسفندان گفتند: قاتلين آن بزرگوار نفرين شده آسمانها و زمين ها و همه خلايق است . حضرت اسماعيل عليه‌السلام نالان و گريان فرمود: بارالها بر قاتلين حضرتش لعنت فرست .(١٧)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاش از فلك بر آن تن بى سرگريستى  |  | ز آنروز تا به دامن محشر گريستى  |
| زاشك ستاره ديده ى گردون تهى شدى  |  | بروى بقدر زخم تنش گر گريستى  |
| ايكاش چون فلك بدى اعضا تمام چشم  |  | تا بهر نور چشم پيمبر گريستى  |
| كشتند و از نشان ز مسلمانى ايدريغ  |  | آنرا كه از غمش دل كافر گريستى  |
| آه از دمى كه بادل چاك از پى دفاع  |  | خواهر بنعش چاك برادر گريستى (١٨)  |

## مرور حضرت موسى و نماينده اش

يك روز حضرت موسى عليه‌السلام با حضرت يوشع بن نون عليه‌السلام در اطراف زمين سير ميكرند كه به سرزمين كربلا رسيدند، اتفاقا كفش حضرت موسى عليه‌السلام پاره و كف آن جدا شد و خارى به پاى حضرتش اثابت كرد و پايش ‍ خونى شد و درد كشيد، ناراحت و محزون سر به طرف آسمان بلند كرد و فرمود: خدا چه بدى از من سرزده بود كه دچار اين بليه شدم .

خداوند متعال به او وحى ، و روضه كربلا را فرمود: اينجا حسينم را شهيد مى كنند، اينجا خونش را مى ريزند، اينجا حسين را محزون و نالان مى كنند و من مى خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد.

حضرت موسى عليه‌السلام فرمود: خدايا حسين كيست ؟! وحى رسيد: او سبط محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر حضرت على مرتضى عليه‌السلام است .

موسى ناراحت و گريان شد و فرمود: قاتل او كيست ؟ خطاب رسيد: او نفرين شده ماهى دريا و وحشى هاى بيابان و پرندگان هواست .

حضرت موسى نالان و گريان دستها را بالا برد و يزيد را لعنت و نفرين كرد و حضرت يوشع بن نون عليه‌السلام هم گريان به دعاى حضرت موسى عليه‌السلام آمين گفت و بعد رفتند. (١٩)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فغان ز سينه بر آمد، زماجراى حسين  |  | بيا قيامت خون بين ، به كربلاى حسين  |
| به نينواى شهادت نگر شهيدان را  |  | بخاك و خون شده غلطان ، به امروراى حسين  |
| قلم چگونه نويسد، حديث عاشورا  |  | كه ديده خون شود از شرح ماجراى حسين  |
| دگر به نام جهان مهر و مه نمى تابد  |  | ستارگان همه يك يك نشسته در عزاى حسين  |
| به روز حادثه ، باران تيغ و نيزه گرفت  |  | همى به سينه و پشت و به دست و پاى حسين  |
| به بام نيزه بر آمد، چو آن سر خونين  |  | شفق به سرزد و آسيمه شد براى حسين  |
| زسوز سينه زينب خبر ندارى تو  |  | درون خيمه نشسته كند دعاى حسين  |
| خوشا تلاوت قرآن ، به بام نيزه و تيغ  |  | چه خوش بود ار بشنوى زناى حسين  |
| كنون كه خون خدا در رگ زمان جارى است  |  | بيا بزن به قلّه خون پرچم و لواى حسين  |
| خوشا به كرب و بلاى وطن شوم كشته  |  | كه جان كوچك خود را كنم فداى حسين  |
| رضاى درگه حقم زحق نخواهم هيچ  |  | بجز رضاى خدا و به دل ولاى حسين  |

## موسى و مناجات

حضرت موسى عليه‌السلام در مناجات خود عرض كرد: خدايا به چه جهتى امت پيغمبر آخر الزمان صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر سائر امتها فضيلت و شرافت دادى ؟! خداوند متعال فرمود: بواسطه ده صفت خوبى كه دارند.

عرض كرد: آن ده خصلت و خوبى كدامند كه بنى اسرائيل را به آن امر كنم كه انجام دهند؟!پروردگار متعال فرمود: نماز و زكات و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء.

حضرت موسى عليه‌السلام فرمود: خدايا عاشورا ديگر چيست ؟!

خطاب رسيد: گريه و عزادارى و مرثيه خوانى در مصيبت فرزند مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است ، اى موسى هر كس از بندگانم كه در آن زمان گريه و عزادارى كند و بر فرزند مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهموم و مغموم گردد، بهشت را براى او جاودان قرار دهم و هر بنده اى كه مال خود را در محبت فرزند پيغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صرف نمايد از هر چه باشد از طعام و من به او بركت دهم و در برابر هر درهمى كه خرج كرده هفتاد برابر به او عنايت كنم . و او را عافيت دهم و او را از گناهانش مى آمرزم تا وارد بهشت شود. قسم به عزت و جلالم هر كس كه در روز عاشورا يا در غير آن يك قطره اشك براى حسينم بريزد، ثواب صد شهيد را براى او مى نويسم .(٢١)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باشد فزون زگوهر غلطان بهاى اشگ  |  | خلد برين نهفته بود لابلاى اشگ  |
| اى دل بكوش سنگ جهان بشكند ترا  |  | آرى دل شكسته بود رهنماى اشگ  |
| نشكن بخيره قيمت اين پربها گهر  |  | زيرا كه فوق عرش برين است جاى اشگ  |
| يك قطره اش هزار در بسته وا كند  |  | غافل مشو ز پنجه مشگل گشاى اشگ  |
| هرگز كسى بقيمت او پى نميبرد  |  | نشناخت قدر اشگ كسى جز خداى اشگ  |
| گرگوش دل بزمزمه اشگ وا كنى  |  | آيد همى نواى انالحق زناى اشگ  |
| اشگ سحر به آينه دل دهد جلا  |  | صافى دل است آنكه بداند بهاى اشگ  |
| اشگ بصر غبار گنه ميبرد ز دل  |  | گردد سراى دل چمن با صفاى اشگ  |
| ما و تو قدر اشگ ندانيم اى دريغ  |  | جان ميدهند اهل دعا از براى اشگ  |
| رونق خدا باشگ بصر داده در جهان  |  | گر چه ابوالبشر بنهاده بناى اشگ  |
| ((ثابت )) اگر سعادت دارين طالبى  |  | دامن بريز از سر شفقت بپاى اشگ (٢٢)  |

## حضرت موسى در مناجات

حضرت موسى عليه‌السلام در مناجات خود از پروردگار متعال براى يك نفر از بنى اسرائيل در خواست آمرزش نمود. خداوند تبارك و تعالى فرمود: اى موسى هر كس از من در خواست آمرزش ‍ و بخشش كند من او را مى بخشم و مورد عفو خود قرار ميدهم ، مگر قاتلين حسين عليه‌السلام. حضرت موسى عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا اين حسين كيست ؟! خداوند متعال فرمود: همان كسى است كه در كوه طور ذكرى از او شنيدى . عرض كرد: قاتلين او چه كسانى هستند؟!خداوند متعال فرمود: گروهى از طاغيان و ظالمان امت جدش در زمين كربلا او را مى كشند و اسب او ناله مى كند و فرياد مى زند الظليمة الظليمة من امة قتلت ابن بنت نبيها (فرياد، فرياد، از امتى كه پسر دختر پيامبرشان را كشتند.) پس بدن او بدون غسل و كفن برروى ريگها مى گذارند و اموال او را به غارت ميبرند و اهل و عيال او را به اسيرى مى برند و يار و ياورانش را مى كشند و سرمقدسش را با سر ياورانش بر روى نيزه مى گذارند و مى گردانند.

اى موسى ؛ اطفال كوچكش از تشنگى ميميرند و پوست بدن بزرگانشان از تشنه گى جمع مى شود، هر چه استغاثه و امان مى خواهند كسى آنها را يارى نمى كند و امان نمى دهد. حضرت موسى عليه‌السلام گريه كرد و عرض كرد؛ اى پروردگارا چه عذابى براى قاتلين او هست . خداوند متعال فرمود: عذابى كه اهل آتش از شدت آن عذاب به آتش پناه ميبرند رحمت من و شفاعت جدش به آنها نخواهد رسيد و اگر براى كرامت و بزرگوارى آن حضرت نبود من همه آنها را به زمين فرو مى بردم .

حضرت موسى عليه‌السلام فرمود ؛ پروردگا را از آنها و كسانيكه راضى بكار آنها باشند بيزارم . خداوند متعال فرمود: من براى تابعين آن حضرت رحمت قرار دادم . و بدان : هركس كه بر او گريه كند و يا ديگرى را بگرياند يا خود را مانند گريه كنندگان در آورد، بدن او را بر آتش حرام ميگردانم .(٢٣)

## حضرت خضر

حضرت موسى عليه‌السلام به حضرت حضر نبى على نبينا وآله و عليه‌السلام رسيد و بعد از احوال پرسى ، حضرت موسى عليه‌السلام براى حضرت خضر عليه‌السلام از فضائل و مناقب آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل كرد تا به قضيه حسين عليه‌السلام رسيد صداى آنها به ناله و گريه بلند شد.(٢٤)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گريه در ماتمت از شادى دوران خوشتر  |  | آرى از عيش جهان ديده گريان خوشتر  |
| غمت اى لاله خونين به دل ماست هنوز  |  | بر دل اين مُهر غم از مُهر سليمان خوشتر  |
| خاك كوى توبه هر درد شفابخش بود  |  | كوى دلجوى تو از روضه رضوان خوشتر  |
| خاك آن واديه چون گشت عجين باخونت  |  | آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر  |
| تا كه شاداب شود مزرعه دين گفتى  |  | خفتن اندر يم خون با تن عريان خوشتر  |
| همه جا بود شعار تو حسين جان برخلق  |  | مردن از زندگى سر به گريبان خوشتر  |
| مرگ يكبار بود ناله و شيون يكبار  |  | گردهم زود بر اين مخمصه پايان خوشتر  |
| بشكستى قفس تن نشكستى پيمان  |  | گفتى از جان برود بر سر پيمان خوشتر  |
| ببريدى ز جوانان نبريدى ز خدا  |  | كه تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر  |
| اذن ميدان به پسر دادى و گفتى بخرام  |  | در برم اى قدت از سرو خرامان خوشتر  |
| نشدى تابع زور و سخنت بود چنين  |  | مرگ باشد به من از بيعت دو نان خوشتر  |
| تا رخ خون جبين ريخت تو را بسرودى  |  | سرخ رويى ز خجالت بر جانان خوشتر  |
| خوش بود از لب لعل تو شنيدن قرآن  |  | ليك از عرشه نى خواندن قرآن خوشتر  |
| ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم وبس  |  | اين متاعم بود از نعمت امكان خوشتر (٢٥)  |

## حضرت سليمان عليه‌السلام

روزى حضرت سليمان على نبينا وآله و عليه‌السلام روى فرش و بساطش با لشكريان نشسته بود و در هوا سير مى كرد، باد بساط آن حضرت را بسوى مقصد حركت مى داد. در مسير راه گذرش به سرزمين كربلا افتاد، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پيچيد بطورى كه حضرت و لشكريانش همه ترسيدند كه سقوط كنند. بعد باد آرام گرفت و ساكت شد و بساط و فرش را در سرزمين كربلا فرود آورد. حضرت سليمان عليه‌السلام ناراحت شد و باد را توبيخ كرد و فرمود: چرا اينجورى شدى و چرا اينجا فرود آمدى ؟! باد به امر پروردگار متعال شروع به روضه خوانى و مرثيه خوانى و ذكر مصيبت حضرت سيدالشهداء نمود و گفت : اى سليمان در همين جا حسين عليه‌السلام را به قتل رسانيدند. همين جا بود كه نوه پيغمبر اسلام محمد مختار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر على كرار را شهيد كردند. حضرت سليمان عليه‌السلام گريه كرد و بعد فرمود: چه كسى او را شهيد مى كند؟!گفت : يزيد پليد كه نفرين شده تمام آسمان و زمين است .

حضرت سليمان عليه‌السلام هر دو دستشان را بالا بردند. و يزيد و اتباعش را نفرين كردند و تمام لشكريان از انس وجن ... آمين گفتند. سپس باد وزيدن گرفت و بساط و فرش را بحركت در آورد. (٢٦)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلم از واقعه كرببلا پر خون است  |  | زين الم ز ابر بصر دامن من جيحون است  |
| ميطپد مرغ دل اندر برم از داغ حسين  |  | ديده از اشگ بصر تا به ابد گلگون است  |
| شد كمان قامت كلثوم زداغ عباس  |  | زينب زار از اين واقعه دل پر خون است  |
| آه از آندم كه زدند آتش كين در حرمش  |  | دل بشد خون و روان از بصرم جيحون است  |
| ياد سرو قد اكبر چو نمايد بجهان  |  | ام ليلاى ستم ديده زغم مجنون است  |
| هم سكينه شده غمگين ز غم داغ پدر  |  | عابدين همدم رنج والم آن دلخون است  |
| شد رباب از غم مرگ على اصغر بى تاب  |  | ناله او ز زمين تا زبر گردون است  |
| هم رقيه زغم مرگ پدر گريه كنان  |  | زينبش مويه كنان سر بسوى هامون است  |
| خامه منشق شد از اين شرح الم (مرتضوى )  |  | قلم افتاد زبس شرح غمش افزون است (٢٧)  |

## حضرت عيسى عليه‌السلام

حضرت عيسى عليه‌السلام با حواريون در بيابان سياحت مى كردند، در اثناء راه مسيرشان به سرزمين كربلا افتاد. ديدند، شيرى دستهاى خود را پهن كرده و راه را برآنها گرفته . حضرت عيسى عليه‌السلام جلوى شير آمد و فرمود: چرا اينجا نشسته اى و ما را رها نمى كنى كه برويم ؟! شير با زبان فصيح گفت : من به شما راه نمى دهم ، تا اينكه يزيد قاتل امام حسين عليه‌السلام را لعن كنيد. حضرت عيسى عليه‌السلام فرمود: حسين كيست ؟شير گفت : او نوه دخترى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آله نبى امى و پسر حضرت على ولى عليه‌السلام است .

حضرت عيسى عليه‌السلام نالان و گريان فرمود: قاتلش كيست ؟! شير گفت : او يزيد است كه نفرين شده همه وحشيها و درندگان است ، خصوصا در ايام عاشورا. (خلاصه روضه كربلا را خواند كه حضرت عيسى و حواريون گريه زيادى نمودند. بعد حضرت عيسى عليه‌السلام دستهايش را بالا برد و با حال گريه يزيد را لعن كرد و يارانش هم به دعاى حضرت آمين گفتند. سپس شير از آنجا دور شد.(٢٨)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايدوست در هواى تو مى سوزم  |  | مى سوزم و براى تو مى سوزم  |
| چون ابر از فراق تو مى گريم  |  | چون شمع در هواى تو مى سوزم  |
| پروانه وار از شرر عشقت  |  | تا جان كنم فداى تو مى سوزم  |
| دل با تو آشنا شد و مى سوزد  |  | من هم ز آشناى تو مى سوزم  |
| دارم به سينه داغ عزيزانت  |  | چون لاله در عزاى تو مى سوزم  |
| از درد اشتياق تو مى نالم  |  | از داغ كربلاى تو مى سوزم  |
| من ذرّه حقير و تو خورشيدى  |  | در سايه لواى تو مى سوزم  |
| مهرت بهشت و اين عجب اى مولا  |  | كه امروز با ولاى تو مى سوزم  |
| در حسرت حريم تو روز و شب  |  | تا سر نهم بپاى تو مى سوزم  |
| فردا مرا سزد كه نسوزانند  |  | كه امروز از براى تو مى سوزم (٢٩)  |

## غم درد حسين

در تفسير آيه (واذكر من الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا) اسماعيل بن ابراهيم عليهما‌السلام نبود، بلكه مقصود از آن پيامبرى از پيامبران عظام بوده كه حق تعالى وى را به طرف قومش مبعوث فرمود، متاسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را كندند.

خداوند متعال فرشته اى را نزدش فرستاد و عرضه داشت : خداوند متعال مرا به سوى تو فرستاده و امر كرده كه به تو عرض كنم كه هر چه مى خواهى از او بخواه تا به تو عنايت شود.

حضرت اسماعيل با حال گريه فرمود: از خدا بخواه كه آنچه از بلا و محنت به حسين عليه‌السلام مى رسد مرا پيرو آن حضرت كن و به من آن توجه را عنايت فرما.

##  نوحه سرايى حضرت زكريا

حضرت زكريا عليه‌السلام از پروردگار متعال خواست كه اسماء خسمه پنج تن آل عبا (عليهم‌السلام) را به او بياموزد. جبرئيل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (عليهم‌السلام) را به او ياد داد. وقتى كه حضرت زكريا عليه‌السلام اسم حضرت محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه عليها‌السلام و حسن عليه‌السلام را مى فرمود، هم و غم او برداشته مى شد و اندوهش بر طرف مى گشت ، ولى وقتى كه اسم حضرت حسين عليه‌السلام را فرمود، گريه گلوگير او مى شد و پشت سر هم نفس مى زد.

روزى فرمود: خداوندا چرا من وقتى اسم آن چهار حضرت را مى برم با نام آنها غم و غصه ام بر طرف مى شود ولى تا اسم حسين را مى برم اشك از چشمانم سرازير مى شود. و نفسم منقطع و هيجانى مى شود؟!

خداوند تبارك و تعالى ، حضرت زكريا را از قصه امام حسين عليه‌السلام با خبر كرد و روضه كربلا را براى آن حضرت تعريف كرد. و به او فرمود: كهيعص .كاف : اسم كربلااست . هاء: هلاك عترت طاهره .

ياء: يزيد قاتل ظلم كنند بر حسين عليه‌السلام.

عين : عطش حسين عليه‌السلام.

صاد: صبر حسين عليه‌السلام بر مصائب .

وقتى كه حضرت زكريا عليه‌السلام اين كلمات را شنيد، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت نمود و مشغول گريه وزارى و مرثيه خوانى شد.(٣٠)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى حسينى كه جهان در محنت خون گريد  |  | آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گريد  |
| گلشن عشق بود كرببلايت اما  |  | عوض خنده گل اين چمنت خون گريد  |
| بود آخر سخنت زمزمه واعطشا  |  | دل هر سوخته بر آن سخنت خون گريد  |
| جامه پوشيد ترا زينب و هنگام وداع  |  | ديد بر پيكر تو پيرهنت خون گريد  |
| بسكه با نيزه و شمشير به جانت زده اند  |  | هر سر موى تو بر زخم تنت خون گريد  |
| شد كفن كهنه حصيرى به تن صد چاكت  |  | زخمهاى بدنت بر كفنت خون گريد  |
| همه از داغ تو گريند ولى باز حسين  |  | ديده تو به يتيم حسنت خون گريد  |
| در شب يازدهم انجمنى بود ترا  |  | دل ما از غم انجمنت خون گريد  |
| نيمى از راه بلا را تو بسر پيمودى  |  | عالمى بر سر دور از بدنت خون گريد  |
| زغمت بسكه دل ما و ((مؤ يّد)) خون است  |  | دل آن سوخته چون چشم منت خون گريد   |

(٣١)

## گريه حوريه

حضرت خاتم انبياء محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شب معراج حضرت جبرئيل عليه‌السلام دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم ، سپس ‍ ديدم درختى از نور در آنجاست كه دو ملك زير آن تا روز قيامت به درست كردن زيور و حلّه مشغولند. سپس جلو رفتم ، ديدم يك سيب بزرگى كه به بزرگى آن نديده بودم آنجاست ، پس يك دانه از آن را گرفتم و شكافتم . ناگهان حوريه اى از آن ظاهر شد كه مژگانش مانند اطراف سر بال بود. گفتم : تو مال كيستى ؟حوريه گريه اى كرد و گفت : من از آن فرزند مظلوم تو حسين بن على عليه‌السلام هستم .(٣٢)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى حسين ، ايكه ز داغت در و ديوار گريست  |  | هر دل زنده و هر ديده بيدار گريست  |
| انبياء را همه دل سوخت به مظلومى تو  |  | اولياء را همگى ديده و، دل زار گريست  |
| در دل نوح غم تشنگيت طوفان كرد  |  | كه به طوفان زد و چون موج گرانبار گريست  |
| گفت چون واقعه كرببلا را جبريل  |  | فاطمه ناله زد و، احمد مختار گريست  |
| ديد در خواب ترا چون بدل لُجّه خون  |  | با دلى غرقه بخون حيدر كرار گريست  |
| بود ذكر عطشت پيشتر از خلقت آب  |  | ايكه ابر، از غم تو بر سر كهسار گريست  |
| پيش دريا چو نظر كرد بحالت عباس  |  | خون دل در عوض اشك ، علمدار گريست  |
| گرچه از تاب تب و سوز عطش اشك نداشت  |  | از غم بيكسيت نرگس بيمار گريست  |
| برزمين ماند تنت ثابت و سيار سرت  |  | هم به سر هم به تنت ثابت و سيار گريست  |
| از همه بيش ((مؤ يّد)) دل زينب مى سوخت  |  | كه چو شمعى كه بگريد به شب تار گريست (٣٣)  |

## مجلس گريه

مرحوم آية الله آشيخ جعفر شوشترى رضوان الله تعالى عليه در كتاب خصائص الحسينه در ارتباط با گريه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از تولد امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد: مسجد پيغمبر و در اينجا مرثيه خوان گاهى جبرئيل عليه‌السلام بود، و گاهى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و گاهى ملك قطر زمين ، و گاهى دوازده ملك كه بصورت مختلف آمدند و مرثيه حضرت را گفتند، و گاهى همه ملائكه چنانكه در خبر است كه هيچ ملكى باقى نماند، مگر اينكه آمد و تعزيت آن حضرت را به فرزندش حسين عليه‌السلام گفت . و اين مجالس در تحت ضبط و حصر نيامده ، و هر چه بخواهم به عدد در بياورم اين مجالس نبويّه را از حيثيت احوال ، امكنه و ازمنه و غير آن ، مى بينم ممكن نيست ، زيرا كه از تتبع اخبار چنين ظاهر مى شود كه از اول ولادت حسين عليه‌السلام بلكه از اوّل حملش تمام مجالس پيغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مجلس مرثيه آن سرور بود.

در شب و روز، در مسجد و خانه ، و بساتين و كوچه و بازار، و سفر و حضر، در خواب و بيدارى ، گاهى خود بيان ميفرمود از براى اصحاب ، و گاهى از ملائكه استماع مى نمود، گاهى به خاطر مى آورد، پس آه مى كشيد، گاهى تصور حالات او را مى نمود. پس گاهى مى فرمود: گويا مى بينم او را كه استغاثه مى كند و كسى ياريش نمى كند، و گاهى مى فرمود: گويا مى بينم اسيران را كه بر شتران سوارند، و گاهى مى فرمود: گويا مى بينم كه سر او را هديه از براى يزيد ميبرند، پس هر كس نظر كند به آن سرو فرحناك شود، در ميان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد، گاهى مى فرمود: صبركن اى اباعبدالله . (٣٤)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم ما چشمه اشك است و دل ما خون است  |  | ز حديثى كه از آن خاطره دلها خون است  |
| چه توان بود به جز واقعه كرببلا  |  | كه زيادش دل هر بنده و مولا خون است  |
| تا ابد نهضت مردانه و خونين حسين  |  | ثبت بر صفحه تاريخ جهان با خون است  |
| هر دلى خون شود از اين غم جانسوز ولى  |  | بيشتر از همه دلها دل زهرا خون است  |
| چه بلا خواست كه در ساحل درياى فرات  |  | زكران تا به كران ساحل دريا خون است  |
| گوش تا مى شنود، زمزمه واعطشاست  |  | چشم تا مى نگرد دامن صحرا خون است  |
| تشنه گان را ز عطش خون دل از ديده رود  |  | آب ناياب و بود آنچه كه پيدا خون است  |
| ساقى تشنه لبان خفته بر آب ولى  |  | عوض آب روان بر لب سقا خون است  |
| وه چه زيباست رخ شبه پيمبر اما  |  | زچه رو پرده آن صورت زيبا خون است  |
| زدم از خون دل اين نامه جانسوز رقم  |  | كه ((مويّد)) دلم از اين غم عظمى خون است (٣٥)  |

##  گريه هنگام تولد

حضرت صفيه دختر عبدالمطلب عليهما‌السلام فرمود: من قابله حضرت امام حسين عليه‌السلام بودم. وقتى كه آن حضرت متولد شد، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى عمه فرزندم را بياور ببينم . گفتم : يا رسول الله هنوز آن را پاكيزه نكرده ام . حضرت فرمود: تو آن را پاكيزه كنى ؟! خدا آن را پاكيزه و مطهر خلق كرده . وقتى كه قنداقه حضرت امام حسين عليه‌السلام را خدمت آن حضرت بردم ، قنداقه را در دامن گذاشت و زبان مبارك خود را در دهان حضرت امام حسين عليه‌السلام نهاد، آنحضرت چنان مى مكيد كه گويا شير و عسل از زبان آن حضرت به دهان آقازاده ميآيد. بعد پيشانى و ميان دو ديده او را بوسيده و قنداقه حضرت را بمن داد، در اين هنگام صداى گريه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود: خدالعنت كند گروهى را كه تو را شهيد مى كنند. گفتم : پدر و مادرم فداى شما شوند، چه كسى او را خواهد كشتفرمود: باقى مانده جمعى از ظالمان و ستمگران بنى اميه . (٣٦)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايكه چشم ملك العرش براى تو گريست  |  | در فلك عيسى مريم به عزاى تو گريست  |
| چون على چشم خدا بود برايت گريان  |  | ميتوان گفت براى تو خداى تو گريست  |
| آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا  |  | چونكه بشنيد ز جبريل رثاى تو گريست  |
| بسكه جانسوز بود واقعه كرببلات  |  | آب آتش شد و آتش به هواى تو گريست  |
| تا سرت را به بسر نيزه اعداد ديدند  |  | آسمان نعره زد و چرخ به پاى تو گريست  |
| چه مگر ديد در آن روز امام سجّاد  |  | كه چهل سال پس از كرببلاى تو گريست  |
| بيشتر از همه كس اى پسر خون خدا  |  | پسرت مهدى موعود براى تو گريست (٣٧)  |

## فطرس ملک

وقتى كه حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام متولد شد، خداوند تبارك و تعالى حضرت جبرئيل عليه‌السلام را با هزار ملك بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل فرمود كه به پيغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تهنيت گويد. همينطورى كه حضرت جبرئيل عليه‌السلام بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل مى شد گذرش به جزيزه اى كه فطرس يكى از ملك مقرب كه از حاملان عرش الهى بود كه بر اثر اشتباهى كه از او سرزده بود و در آن جزيزه زندان شده بود و بالش ‍ شكسته بود و به عذاب گرفتار بود و در بعضى روايات به مژه هاى چشمش ‍ معلق و آويزان بود و از زير او دود بدبويى مى آمد افتاد.

فطرس وقتى كه جبرئيل عليه‌السلام را با ملائكه ها ديد، گفت : اى جبرئيل با اين همه ملك كجا مى روى ؟! آيا خبرى شده ؟

حضرت جبرئيل عليه‌السلام فرمود: خداوند متعال به حضرت محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نعمتى كرامت فرمود. و مرا فرستاده كه از جانب خودش به او مبارك باد بگويم .

فطرس گفت : اى جبرئيل اگر مى شود مرا هم با خود ببريد شايد حضرت محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى من دعا كند و من از اين گرفتارى نجات پيدا كنم .

حضرت جبرئيل (بقول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد. وقتى كه خدمت حضرت رسيد از طرف حق تعالى تنهيت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار كرد. حضرت فرمود: اى فطرس خودت را به اين مولود مبارك بمال كه انشاء الله حالت خوب مى شود. فطرس ، ميگريست و خود را به قنداقه حضرت اباعبدالله عليه‌السلام ماليد، به محض ماليدن متوجه شد پرشكسته اش خوب شد و خدا بخاطر حضرت امام حسين عليه‌السلام توبه اش را قبول كرد. خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسيد گريه مى كرد و صدا مى زد: اى ملائكه ها من آزاد شده حسينم . كيست كسى مثل من كه آزاد كرده حسين باشد، بعد برگشت ، و گفت : اى رسول خدا به همين نزديكى هاى مى آيد كه اين مولود را خواهند كشت و روضه كربلا را براى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعريف كرد، هم خودش و هم پيغمبر و هم تمام ملائكه ها گريه كردند و بعد گفت : يا رسول الله در مقابل اين حقى كه اين مولود گردن من دارد من ضامن مى شوم كه هر كس به زيارت اين شهيد غريب برود يا اشكى براى او بريزد چه از راه دور و نزديك آن سلام و گريه را به حضرتش ابلاغ كنم ... (٣٨)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشكم ز هجر روى تو خوناب شد حسين  |  | مويم ز غصّه رشته مهتاب شد حسين  |
| هر جا كنار آب نشستم زداغ تو  |  | از بسكه سوختم جگرم آب شد حسين  |
| جانسوزتر ز داغ تو ديگر كسى نديد  |  | خورشيد هم ز داغ تو در تاب شد حسين  |
| يادت كه بود مونس جانم به روزها  |  | شبها چراغ گوشه محراب شد حسين  |
| باز آمدم به شام كنار رقيه ات  |  | جائى كه نور چشم تو در خواب شد حسين  |
| تو غرق خون به خاك فتادى و تشنه كام  |  | اما بناى زينبت از آب شد حسين (٣٩)  |

## خبر جبرئيل

حضرت جبرئيل عليه‌السلام پيش از ولادت حضرت سيدالشهداء بر حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، و فرمود: خداوند متعال به تو پسرى ميدهد كه امت تو بعد از تو او را شهيد خواهند كرد. حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صداى گريه شان بلند شد و فرمود: اى جبرئيل ما به اينچنين فرزندى احتياج نداريم . اين حرف و بحث سه مرتبه تكرار شد. حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، حضرت اميرالمؤ منين على عليه‌السلام را طلبيد و موضوع را با حضرتش در ميان گذاشت . حضرت على عليه‌السلام هم گريه اى كرده فرمود ما به اينچنين فرزندى احتياج نداريم . و اين بحث سه مرتبه تكرار شد. حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على در عوض از حسين عليه‌السلام فرزندانى خواهند آمد كه همه امام و وارث آثار پيغمبران و خازنان علوم اولين و آخرين خواهند بود. حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام خدمت حضرت بى بى دو عالم فاطمه زهراعليها‌السلام تشريف آورده و جريان را براى ايشان تعريف كردند، حضرت زهراعليها‌السلام خيلى ناراحت شد و گريه نمود و فرموند: ما احتياجى به اينجور فرزندى نداريم . اين بحث و گفتگو سه مرتبه بين حضرت على عليه‌السلام و بى بى دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پيشوايان و وارثان و خازنان علم نبوت ... دادند. تا حضرت زهرا سلام الله عليها راضى شد... (٤٠)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خيمه شد از اشك چشم تشنگان دريا  |  | داده پيغام اصغر از گهواره بر سقّا  |
| جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب  |  | اشك خجلت ريزد از چشم رباب امشب  |
| از لب خشك سكينه اين ندا آيد  |  | ناله هر طفل معصومى جدا آيد  |
| با اشاره مشک خشكيده سخن گويد  |  | كودكى با ناله و رنج و محن گويد  |
| خون غيرت در رگ سقّا بجوش آيد  |  | از تمام خيمه ها او را بگوش آيد  |
| نو نهال كوچكى از گلبن زهرا  |  | زير خارى جان دهد لب تشنه در صحرا  |
| تشنگى افكنده آتش در دل دريا  |  | مانده تصوير سكينه بر دل دريا (٤١)  |

## گريه حضرت زهرا (عليها السلام)

حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت زهرا سلام الله عليها ولادت حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام و بعد قضيه كربلا را تعريف نمود و شهادت آن حضرت را بازگو كرد چنانچه خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرمود: ((و وصينا الانسان بوالديه حسنا حملته امه كرها و وضعته كرها)) يعنى ما به انسان وصيت كرديم كه به پدر و مادرش نيكى كند، زيرا مادر، او را با كراهت وضع حمل كرد... در تفسير دارد كه او را با كراهت حمل مى نمود، حضرت زهرا عليه‌السلام آن مولود حضرت حسين عليه‌السلام بود كه وقتى فهميد اينكه حمل مى كند به شهادت مى رسد.

بى بى دو عالم عليه‌السلام خيلى ناراحت و مهموم و مغموم و گريان شدند.. (٤٢)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوست دارم در غم سالار مظلومان بگريم  |  | بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگريم  |
| دوست دارم بر تن پاكى كه شد بعد از شهادت  |  | استخوانش خرد در زير سم اسبان بگريم  |
| دوست دارم بر لب خشكيده اى كاندر سر نى  |  | پيش دشمن خواند با آواى خوش قرآن بگريم  |
| دوست دارم كربلا بودم در آن روز مصيبت  |  | تا براى غربتش با ناله و افغان بگريم  |
| دوست دارم خيمه ماتم كنم بر پا بهر جا  |  | تا بياد خيمه سوزان او از جان بگريم  |
| دوست دارم سر بزانوى غم و ماتم گذارم  |  | تا قيامت در عزايت هم چنان ياران بگريم  |
| دوست دارم نوحه خوان محفل اُنس تو باشم  |  | يا پريشان چون فراز از ماتمت پنهان بگريم  |

## گريه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

چون روز هفتم تولد حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام شد، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشريف آوردند و فرمودند: فرزندم را نزدم بياور. قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادند و حضرت گوسفند سياه و سفيدى براى امام عقيقه كرد و يك رانش را به قابله داد و سر مبارك حضرت حسين عليه‌السلام را تراشيد و به وزن موى حضرتش نقره تصدق كرده و خلوق بر سر مباركش ‍ ماليد سپس او را بر دامن خود گذاشت و گريه زيادى كردند و فرمود: اى اباعبدالله خيلى بر من گرانست كشتن تو. اسماء مى گويد: گفتم پدر و مادرم فداى شما باشد اين چه خبرى است كه شما مى فرمائيد؟ و عوض شادى گريه مى كنيد؟!حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: گريه ام براى اين فرزند دلبندم است كه گروهى كافر و ستمكار از بنى اميه او را خواهند كُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمى رساند، و آنها رخنه در دين خواهند كرد، خداوندا از تو مسئلت ميكنم آنچه را كه حضرت ابراهيم در حق فرزندان وذريه اش از تو در خواست كرد، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت كن دشمنان آنها را لعنتى كه آسمان و زمين را پر كند... (٤٤)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم گريان چشمه فيض خداست  |  | هم پشيمانى از جرم و گناهست  |
| گريه كن از ترس و از خوف خدا  |  | گريه بر هر درد بى درمان دواست  |
| در قيامت چشمها گريان بود  |  | جز همان چشمى كه گريان از خوف خداست  |
| ديگر آن چشمى كه شادان باشد او  |  | آن عزادار حسين مصطفى است  |
| ديگر آن چشمى كه شاد و خرم است  |  | آن چشمى كه از حرام پوشاست  |
| گريه كن بهر حسين شاه شهيد  |  | اشك چشم تو شفاى دردهاست  |
| هر كسى كوثر ببيند خرم است  |  | كوثر هم شاد از عزادار حسين مرتضى است (٤٥)  |

## اشک رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

ام الفضل دختر حارث گفت : خدمت حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم ، عرض كردم يا رسول الله ديشب خواب بدى ديدم حضرت فرمود: چه خوابى ديدى ؟ گفتم ، خواب خيلى بد و سختى بود. حضرت فرمود: چه ديدى ؟ عرض كردم : در خواب ديدم كه پاره اى از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد.

حضرت فرمود: خواب خوبى ديدى ، از حضرت فاطمه پسرى متولد مى شود كه در آغوش تو مى باشد. بعد امام حسين عليه‌السلام متولد شد و همانطور كه حضرت فرموده بودند، در آغوش من بود. يكروز بر پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شدم و حضرت سيدالشهداء را هم با خود برداشته بردم و در آغوش پيغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذاشتم ، يك وقت ديدم حضرت دارد اشك مى ريزد. عرض كردم ، پدر و مادرم قربانت گردد يا رسول الله چه شده كه شما را در حال گريه مى بينم ؟!

حضرت فرمود، جبرئيل پيش من بود و به من خبر داد كه گروهى از امتّم اين پسرم را مى كشند. عرض كردم : اين حسين ؟! فرمود: بلى ، همين حسين را، و مقدارى تربت سرخ بود برايم آورد. (٤٦)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غبار غم چرا بگرفته روى گنبد گردون  |  | چرا از ديدگان جارى شده سيلاب اشك و خون  |
| چرا از هر طرف برخاسته طوفانى از ماتم  |  | چرا اوضاع واحوال جهان گرديده ديگرگون امشب  |
| چرا عيسى پريشان گشته در چارم فلك  |  | ملايك از چه ماتم زار و گريانند برگردون  |
| شده برپا عزا در بارگاه كبريا گويى  |  | كه غوغاى عزادارى شد از نه آسمان بيرون  |
| مگر پرپر شده گلهاى گلزار نبى كز غم  |  | هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (٤٧)  |

## خاک كربلا

عايشه مى گويد: حضرت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حال وحى بودند كه حضرت حسين عليه‌السلام وارد شد. و از پشت پيغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازى شد. جبرئيل فرمود: اى محمّد امت تو بعد از تو فتنه بپا مى كنند و اين فرزندت را بعد از تو به قتل مى رسانند، آنگاه حضرت جبرئيل دست دراز كرد مقدارى خاك سفيد آورد و فرمود: در اين زمين فرزندت را مى كشند كه اسم آن طف است ، بعد وقتى كه حضرت جبرئيل عليه‌السلام رفت . پيغمبر در حاليكه خاك در دست مباركشان بود با حالت گريه به طرف اصحابش (كه ابوبكر و عمر و حضرت امير المؤ منين و حذيفه و عمّار و ابوذر در ميان آنها بود) آمد. اصحاب عرض كردند: يارسول اللّه چرا گريه مى كنيد؟!حضرت فرمود: حضرت جبرئيل به من خبر داد كه فرزندم حسين بعد از من در زمين طّف كشته خواهد شد. و اين تربت را براى من آورد و خبر داد كه همان جا هم دفن مى گردد. (٤٨)از ديده اهل حرم خون گشته جارى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شد وقت ميدان رفتن و وقت سوارى  |  | بسته صف كودكان مو پريشان زنان  |
| گفتا كمى آهسته تر آيم بسويت  |  | كرده وصيت مادرم بوسم گلويت  |
| من ترا زينبم زغم جان بر لبم  |  | از صدر زين سلطان مظلومان نگون شد  |
| آئينه عرش الهى غرق خون شد  |  | از حرم شد بپا بانگ وا غربتا  |
| گلهاى باغ مصطفى گرديده پرپر  |  | صد پاره تن روى زمين عباس و اكبر  |
| شد به دشت بلا حق ز باطل جدا  |  | الله الله يا ثارالله(٤٩)  |

## صداى ناله جانسوز

امّ سلمه مى فرمايد: روزى حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه من نشسته بود فرمود: هيچكس نزد من نيايد، من منتظر نشسته بودم كه حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام داخل شد، ناگهان صداى ناله جگر سوز پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيدم كه گريه ميكرد. وقتى من با خبر شدم ، ديد حضرت حسين عليه‌السلام در آغوش و پهلوى حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارك حسين عليه‌السلام مى كشد و گريه مى كند رفتم جلو و عرض كردم : آقاجان بخدا قسم وقتى كه وارد شد من متوجه نشدم . حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: الآن حضرت جبرئيل عليه‌السلام با ما در خانه بودو گفت : آيا حسين را دوست دارى ؟ گفتم : بله . دوستش دارم نه بخاطر دوستى دنيا. حضرت جبرئيل عليه‌السلام فرمود: امت تو در سرزمين كربلا او را مى كشند. بعد مقدارى از خاك آن زمين را آورد و به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشان داد. (٥٠)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قبيله بنى اسد با اشگ ديده  |  | در جستجوى پيكرى در خون طپيده  |
| سرتاى دشت بلا محراب خونست  |  | پوشيده از گلهاى سرخ و لاله گونست  |
| كبر و اصغرش جسم آب آورش  |  | الله الله يا ثارالله (٥١)  |

## خاک اشك زا

حضرت على عليه‌السلام فرمود: يكروز خدمت حضرت پيغمبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شدم ، ديدم چشمان مبارك حضرت گريان است ، عرض كردم : پدر و مادرم فداى شما اى پيغمبر خدا چه شده ؟! آيا كسى شما را ناراحت كرده ؟! چرا گريه مى كنيد؟! حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چند لحظه قبل حضرت جبرئيل عليه‌السلام نزد من آمده بود و به من فرمود: حسين در (كنار) شّط فرات كشته مى شود بعد فرمود: آيا مى خواهى از تربتش استشامم كنى ؟گفتم : بله دستش را دراز كرد و مشتى از آن خاك برداشت و آن را به من داد مقدارى بوئيدم ، بى اختيار اشكم جارى شد و اسم آن سرزمين كربلا است .(٥٢)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه شد از سر اخلاص عزادار حسين  |  | نام او ثبت نمايند به طومار حسين  |
| اى خوش آن پاك سرشتى كه غم خود بنهاد  |  | شد در اين عمر پريشاندل و غمخوار حسين  |
| اى خوش آنكس كه حسينى شد و از روى خلوص  |  | پيروى كرد زانديشه و افكار حسين  |
| گر بخوبان جنان فخر فروشند رواست  |  | يارب اين منصب شاهانه زما باز مگير  |
| روز محشر همه ياران و فادار حسين  |  | تا كه پيوسته بمانيم عزادار حسين  |
| گر چه هستيم گنه كار خدايا مگذار  |  | در قيامت دل ما حسرت ديدار حسين (٥٣)  |

## شهيد كربلا

چون دو سال از ولادت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام گذشت ، حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سفرى رفت ، پس روزى در اثناء راه ايستاد و فرمود (انالله وانا اليه راجعون ) (ما از خدائيم و بسوى او باز مى گرديم ). و گريه زيادى كرد. چون سببش را سئوال كردند: فرمود: جبرئيل مرا از زمينى كه نزد شّط فراط است خبر داد كه آن را كربلا ميگويند، فرزندم حسين عليه‌السلام را در آنجا شهيد مى كنند، گويا مى بينم محل شهادتش و موضع دفنش را، و گويا اسيران را سوار بر جهاز شتران سوار مى بينم و سر فرزندم حسين را به هديه مى برند...(٥٤)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چونكه ياد آرم زدشت كربلا با شور و شين  |  | مينمايم گريه از بهر علمدار حسين  |
| هر كس آرد در نظر لب تشنگان كربلا  |  | ميشود آگاه بر اطفال بى يار حسين  |
| روز عاشورا سكينه تشنه لب مشكى گرفت  |  | نزد عمويش اباالفضل وفادار حسين  |
| گفت عموجان تو سقّا باشى و ما تشنه لب  |  | فكر آبى كن عموجان اى سپهدار حسين  |
| حضرت عباس چون بشنيد از وى اين سخن  |  | مشك بگرفت از سكينه آن علمدار حسين  |
| گشت وارد در شريعه ساقى لب تشنگان  |  | مشك را از آب پر كرد آن وفادار حسين  |
| كف بزير آب برد و خواست نوشد از فرات  |  | ياد آورد آنزمان از دختر زار حسين  |
| مشك بر دوش آب ناخورده شدى از شط برون  |  | شد سوار آنگاه گفت اى حى دادار حسين  |
| من رسانم آب را در خيمه آل رسول  |  | بهر آن لب تشنگان اطفال بى يار حسين (٥٥)  |

## سيدالشهدا عليه‌السلام

پس از مراجعت از سفرى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با حزن و اندوه بالاى منبررفت حضرت حسن و حسين عليه‌السلام را هم به همراهش بالاى منبر برد، پس خطبه اى خواند و موعظه نمود، پس دست راست بر سر حسن عليه‌السلام و دست چپ را بر سر حسين گذاشت و فرمود: خدايا، محمد بنده و پيغمبر تو است ، و اين دو نفر از نيكان عترت منند. و اخيار عشيره من ، و بهترين ذريه من و كسانى كه بعد از خود در ميان امت مى گذارم و بدرستى كه جبرئيل به من خبر داد كه اين پسر را به زهر مى كشند، و اين ديگرى را به شمشير شهيد مى كنند. خدايا شهادت را بر او مبارك گردان و او را سيد الشهدا قرار ده به قاتل او بركت مده و آنها را به اسفل درك جهيم برسان . راوى گويد: سپس صداى ناله و گريه از اهل مسجد بلند شد، حضرت فرمود: ايها الناس بر او گريه مى كنيد و او را يارى نمى كنيد؟ خدايا تو ياور او باش ، اى مردم من دو چيز نفيس يا سنگين در ميان شما مى گذارم ، يكى كتاب خدا و ديگرى عترت خود را كه ميوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نميشوند، تا بر حوض به من وارد شوند. آگاه باشيد كه از شما سئوال نمى كنم ، مگر آنچه مرا خدا امر كرده است ، و آن اين است كه سئوال مى كنم از شما مودّت و دوستى آنها. پس بترسيد از اينكه به نزد من آييد و حال اينكه به عترت من اذيتى كرده باشيد و به ايشان ظلم تعدى كرده باشيد(٥٦)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مى روم از سر كوى تو و خون ميگريم  |  | با دل غم زده از سوز درون ميگريم  |
| همه اشيا نگرانند به گرييدن من  |  | تو هم از خاك به بين عمه كه چون ميگريم  |
| كاروان عازم راه است و من خسته هنوز  |  | بر سر قبر تو افتاده و خون ميگريم  |
| آمدم با تو در اين غمكده شام ولى  |  | ميروم بى تو و از سوز درون ميگريم  |
| عمه جان منكه بهر رنج و غمى كردم صبر  |  | ديگر تو بى از هجر صبر و سكون ميگريم  |
| همچو مرغ سحر از داغ غمت مينالم  |  | همچو ابر از ستم چرخ نگون ميگريم  |
| آنچه در سينه غم عقده بهم پيوستم  |  | چون مجال آمده در دست كنون ميگريم  |
| ديگر از گريه و زارى نكند كس منعم  |  | فارغ از سرزنش دشمن دون مى گريم  |
| خود بدست خودم ايدختر ناكام حسين  |  | كردمت دفن وزين درد فزون مى گريم  |
| هر زمان سوگ رقيه ز (مؤ يد) شنوم  |  | سخت مينالم و زاندازه برون مى گريم (٥٧)  |

## گل خوشبو

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در منزل حضرت زهرا عليه‌السلام تشريف داشتتند، درحالى كه حضرت امام حسين عليه‌السلام در دامن آن جناب بود، حضرت گريه زيادى كردندو به سجده رفتند و بعد فرمودند: اى فاطمه ، اى دختر در اين ساعت و در همين مكان خداوند على اعلا به توسط جبرئيل به من فرمود:

اى محمد آيا حسين را دوست دارى ؟

گفتم : بلى نور ديده و گل خوشبو و ميوه دل و پرده ما بين ديدگان من است . جبرئيل در حالى كه دست بر سر حسين گذاشته بود فرمود: اى محمد او را در سرزمين كربلا شهيد...(٥٨)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من از بهر غريبان ناله ها اندر جگر دارم  |  | بهر صبح و مسا از دل نواى پر شرر دارم  |
| دل زارم بسى پر خون براى بيكسان باشد  |  | بدامن هر زمان جارى مدام اشك از بصر دارم  |
| به بينم گر غريبى را بكنجى واله و محزون  |  | بياد غربت طفل حسين خون جگر دارم  |
| فغان زاندم كه طفل نورس شاهنشه خوبان  |  | بگفتا عمه جان من شوق ديدار پدر دارم  |
| ز وصل روى بابم عمه جان خونشد دلزارم  |  | شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گُهر دارم  |
| ندارم آرزوئى غير وصل باب اندر دل  |  | بسى شكوه از اين قوم لعين پر شرر دارم  |
| مگر ما را نباشد خانه كاندر كنج اين ويران  |  | كه خشت خام جاى بستر اندر زير سر دارم  |
| در آندم راءس پر خون پدر شد در برش ‍ حاضر  |  | بگفتا جان بابا از فراقت ديده تر دارم (٥٩)  |

## گريه پدر و دختر

حضرت زهرا عليه‌السلام حضرت سيدالشهدا را بغل كرده بودند، حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گريه كردند و فرمودند: خدا قاتلين تو را لعنت كند. خدا كسانى را كه لباسهايت را از تنت در آورند لعنت كند. خدا بكشد آن كسانى را كه همديگر را بر عليه تو كمك مى كنند. حضرت زهرا عليه‌السلام ناراحت و گريان شدند و فرمودند: اى پدر چه مى فرمائيد؟ حضرت فرمودند. دخترم مصيبت هائى كه بعد از من و تو به او مى رسد و اذّيتها و ظلم ها و مكرها و تعّدى هائى كه متوجهش مى گردد را به ياد آوردم ، او در آن روز در ميان جمعى مردان كه جملگى همچون ستارگان درخشانند بوده و همگى به طرف مرگ و كشتن حركت مى كنند، گويا اكنون لشكرآنهارا كاملا مى بينم و به جايگاه و محل دفن ايشان مى نگرم .

حضرت زهرا عليه‌السلام گريان فرمودند: اى پدر جائى را كه مى فرمائيد كجاست ؟ حضرت فرمود: به آنجا كربلا مى گويند. و آن زمين براى ما و امت موجب اندوه و بلاست ، بدترين افراد امت من بر آنها خروج مى كنند.

اگر تمام اهل آسمانها و زمين شفيع يك نفر از اين گروه شرور باشند، شفاعتشان پذيرفته نميشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاويد خواهند ماند.

حضرت فاطمه عليه‌السلام فرمود: پدر اين طفل كشته خواهد شد؟! حضرت فرمود: بله دخترم ، قبل از او كسى اينطور كشته نشده كه آسمانها و زمين و فرشتگان و حيوانات وحشى و ماهى هاى دريا كوهها برايش گريه كنند. اگر اين موجودات ماءذون بودند پس از شهادت اين طفل هيچ نفس كشى روى زمين باقى نمى ماند و گروهى از دوستان خواهند آمد كه در روى زمين كسى از آنها اعلم به خدا نبوده و... و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت زهرا عليه‌السلام صداى به گريه بلند نمودند... (٦٠)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كاش بودم تا كنم جانرا فدايت يا حسين  |  | يا فداى دست عباس دلاور ميشدم  |
| چون نبودم اشك ريزم در عزايت يا حسين  |  | كاش اندر كربلا بودم تو را يارى كنم  |
| گويمت لبيك و در راهت فدا كارى كنم  |  | در ره عبد سياهت خون خود جارى كنم  |
| چون نبودم كربلا شاها عزادارى كنم  |  | كاش بودم زائر كرببلايت يا حسين  |
| كاش بودم تا بلاگردن اصغر مى شدم  |  | يابقربان قد رعناى اكبر ميشدم  |
| يا نثار قاسم و هم عون و جعفر ميشدم  |  | ميشدم ملحق بخاك كشته هايت يا حسين  |
| كاش بودم ميخريدم تير عشقت را بجان  |  | دست از جان ميكشيدم بر حيات جاودان  |
| مينهادم سر بكويت بر طفيل عاشقان  |  | مشت خاكى ميشدم در سايه اين آستان  |
| بر اميد عزّت روز لقايت يا حسين  |  | كاش بودم از غلامان سياه و موكبت  |
| كاش بودم جبهه ساى خاك سم مركبت  |  | كاش بودم تا رسانم آب سردى بر لبت  |
| كاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت  |  | كاش بودم آشناى آشنايت يا حسين (٦١)  |

## ريحانه پيامبر

حديث مفصلى از ابن عباس نقل كرده اند كه :

روزى حسين گريه كنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرض كرد: جدم پيامبر از من سير شده از بس كه به خدمتش رفته ام ، حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: مادرت فدايت شود مگر چه شده ؟عرض كرد: امروز صبح برادرم حسن را به زانوى راست خود نشانيد و دهان او را بوسيد و مرا به زانوى چپ نشانيد و از دهان من اعراض كرد زير گلوى مرا بوسيد، اى مادر بيا دهان مرا بو كن ببين بوى بدى مى دهد كه جدم دهان مرا نبوسيده . حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: نه اى فرزندم جدت از تو ملالت پيدا نمى كند به خدا قسم بسيار شنيده ام كه جدت مى فرمود: حسين از من است و من از حسين مى باشم تو در گهواره گريه مى كردى پدرم وارد خانه شد فرمود: اى فاطمه ، حسين را ساكت كن آيا نمى دانى گريه او مرا اذيت مى كند مكرر جدت مى فرمود: (اللهم انى احبّه و احب من يحبه ) خدايا من حسين را دوست مى دارم و دوست مى دارم كسيكه حسين را دوست دارد. حضرت فاطمه عليها‌السلام : دست حسين عليه‌السلام را گرفت و حضور پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و عرضكرد: بابا آيا شما نمى فرمودى حسين ريحانه من است ، آيا نفرمودى حسين زينت زمين و آسمان است ، آيا نفرمودى بوى بهشت را از حسين مى شنوم . فرمود: بلى . عرضكرد: حسين از اين رنجيده كه چرا دهان او را نبوسيده اى مثل آنكه دهان برادرش را بوسيده اى فرمود در اين مطلب سرّى است كه مى ترسم دلت بشكند و طاقت نياورى ، عرضكرد شما را به حق خدا سرّش ‍ را بفرما. فرمود: اينك جبرئيل به من خبر داد كه به حسن زهر مى خورانند و من محل زهر خوردن او را بوسيدم و حسين را با تيغ جفا نحر مى كنند، پس ‍ جاى نحر او را بوئيدم . همينكه حضرت فاطمه عليها‌السلام اين قضيه را شنيد بلند بلند گريه كرد و به صورت خود لطمه زد و خاك به سر كرد، فاطمه فرمود: حسين را كجا مى كشند؟ فرمود: در زمينى كه آنجا را كربلا مى گويند، عرضكرد: به چه سبب او را شهيد مى كنند؟ فرمود: اهل كوفه نامه هايى براى او مى نويسند كه تو از جانب خدا و پيامبر خليفه مى باشى به سوى ما بيا، همينكه مى رود او را با لب تشنه شهيد مى كنند. هر چه صدا مى زند آيا كسى هست ما را يارى كند كسى جوابش نمى دهد عاقبت او را مثل گوسفند ذبح مى كنند، برادران و فرزندان او را شهيد مى كنند، سرهاى آنها را بالاى نيزه مى كنند، فاطمه فرياد برآورد پس تمام مردم به گريه درآمدند جبرئيل نازل شد يا محمد خدا به تو سلام مى رساند و مى فرمايد فاطمه را ساكت كن كه ملائكه آسمانها را به گريه درآورد و مى فرمايد و به عزت و جلالم قسم كه شيعيانى براى او خلق مى كنم كه مالها و جانهاى خود را در راه عزا و زيارت او انفاق كنند، آگاه باش كه هر كس او را بعد از شهادتش زيارت كند به هر قدمى كه برمى دارد ثواب يك حج مقبول برايش نوشته مى شود و هر كس برايش گريه كند ملائكه اشكهاى او را در شيشه هاى بلور ضبط مى كنند و روز قيامت كه مى شود و آتش جهنم شعله مى كشد به او مى گويند: اى دوست خدا بگير اين اشكى است كه در مصيبت مولايت حسين ريخته اى و از آتش آزاد شدى ، پس يك قطره از آن اشكها را به آتش جهنم مى زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور مى شود. پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت فاطمه عليها‌السلام اين بشارتها را داد فاطمه سجده شكر به جاى آورد حسين عرضكرد يا جداه جزاى آنها در نزد شما چيست ؟ فرمود: من آنها را در نزد خدا شفاعت مى كنم رو به پدر بزرگوارش ‍ كرد و فرمود: شما چه مى كنى ؟ فرمود: من هم آنها را از آب كوثر سيراب مى كنم ، از برادرش امام حسن پرسيد شما چه مى كنى ؟ فرمود: من داخل بهشت نمى شوم مگر با آنها داخل شوم .

حضرت فاطمه عليها‌السلام هم فرمود: به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوى در بهشت با چشم گريان مى ايستم تا خداوند مرا شفيع آنها كند. حضرت سيدالشهداء هم فرمود: به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤ ال مى كنم كه قصرهاى آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد.(٦٢)

## همه را فداى حسين

ابن عباس مى گويد: يك روز خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدا مشرف بودم و آن حضرت ، حسين عليه‌السلام را روى زانوى راست خود نشانيده بود و ابراهيم پسر خود را روى زانوى چپ نشانده بود، گاهى حسين را و گاهى ابراهيم را مى بوسيد، ناگاه آثار وحى بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود: جبرئيل از جانب پروردگار بر من نازل شد كه خدا به تو سلام مى رساند و مى فرمايد: ما اين دو فرزند را براى تو با هم نمى گذاريم يكى از آنها را فداى ديگرى گردان .

حضرت نگاهى به صورت حسين عليه‌السلام كرد و گريه كرد و نگاهى به صورت ابراهيم و گريه كرد، پس فرمود: ابراهيم مادرش كنيز است هرگاه بميرد كسى غير از من براى او محزون نمى شود، اما حسين مادرش فاطمه و پدرش على است كه به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسين بميرد دخترم فاطمه محزون و غصه دار مى شود پسر عمم على هم محزون مى شود، من نيز محزون مى شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب مى كنم . حضرت فرمود: من به جبرئيل عرض كردم : اى جبرئيل ابراهيم بميرد من او را فداى حسين كردم ، ابراهيم پس از سه روز از دنيا رفت . بعد از مردن ابراهيم هرگاه پيامبر حسين را مى ديد او را به سينه خود مى چسبانيد و مى بوسيد و مى فرمود: من به فداى كسى شوم كه پسرم ابراهيم را فداى او گردانيدم . از بس كه پيامبر در فوت ابراهيم محزون و غصه دار شد خداوند سوره كوثر را در تسلى قلب آن حضرت نازل كرد.(٦٣)

## جاى شمشير

هر وقت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داخل مى شدند حضرت او را به خود مى چسباندند و سپس به حضرت اميرالمومنين على عليه‌السلام مى فرمودند: او را بگير و بعد او را مى بوسيدند و گريه مى كردند. امام حسين عليه‌السلام مى فرمود: اى پدر چرا گريه مى كنى ؟حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فرزندم جاهاى شمشير را بوسيدم و گريه ام گرفت . حضرت امام حسين عليه‌السلام فرمود: اى پدر من كشته خواهم شد؟ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بلى به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگى كشته خواهيد شد. حضرت امام حسين عليه‌السلام فرمود: پدر، قبور ما از هم متفرق و پراكنده مى باشد؟حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بلى پسرم . حضرت امام حسين عليه‌السلام فرمود: از امت شما چه كسانى به زيارت ما مي آيند؟ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من و پدرت و برادرت و تو را زيارت نخواهد نمود مگر راست گويان امت من .(٦٤)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمده ام بقتلگه بابا عزا بپا كنم  |  | درد دل از براى تو زجور اشقيا كنم  |
| بابا نگر حزينه ام من دخترت سكينه ام  |  | آوردى از مدينه ام بى تو سفر چرا كنم  |
| بابا گلى گم كرده ام چون اصغر شيرين زبان  |  | ميگردم اندر كشتگان شايد گلم پيدا كنم  |
| هم سفرم شمروسنان گريه كنم بر تو چنان  |  | سيلى خورم ز دشمنان چه ناله و نوا كنم  |
| خيز و به بين كه من شدم عازم كوفه خراب  |  | بگو چسان در اين سفربى تو دلم رضا كنم  |
| خيز وزخاك و خون شها مرا بدامنت نشان  |  | اگر كه شب رسد پدر دامن كه ماءوى كنم  |
| نه طاقتى ترا بود ز زخمهاى دشمنان  |  | نه مرحمى مرا بود گذارم و دوا كنم  |

## اسباب حزن

جميع حالات امام حسين عليه‌السلام اسبات حزن و گريه پيغمبربود.

چنانكه هر وقت او را به دوش مبارك بر ميداشت و سرش بر دوش او تكيه مى كرد بياد مى آورد سر او را بر روى نيزه ها....، پس مى گريست .

و به اصحاب مى فرمود: گويا مى بينم اسيران را بر شتران و سر فرزندانم را بصورت هديه براى يزيد مى برند.

چون به دامان مى نشاند نظر به صورت او مى نمود و مى گريست ، و مى فرمود: يابن عباس گويا مى بينم او را كه ريشش را به خونش خضاب نموده اند و هر چند طلب يارى مى كند كسى ياريش نمى كند و چون روز عيد جامه (لباس ) جديد مى پوشيد ميگريست ، گويا به ياد مى آورد كه او را برهنه بر خاك مى اندازند، و چون بر سرسفره مى نشست با جد و پدر و مادر و برادر، طعام ميخورد، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اول خوشحال مى شد، بعد به گريه در مى آمد، و گويا به ياد مى آورد تشنگى خود و اطفالش را كه دنيا جلو چشمشان از شدت عطش سياه مى شود، و همه متفرق مى شوند، و بعضى را مى كشند، و بعضى را اسير مى نمايند. و چون گلويش را مى بوسيد مى گريست ، و گاهى با اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى فرمود: او را نگاه دار، آنگاه تمام بدنش را مى بوسيد و مى گريست ، عرض كرد: چرا گريه مى كنيد؟ ميفرمود: موضع شمشيرها را مى بوسم ، و گاهى لب و دندانش را مى بوسيد، گويا ياد مى آورد چوب خيزران در مجلس يزيد و ابن زياد لعنة الله عليهما را، چنانكه زيدبن ارقم در نزد ابن زياد حاضر بود، چون اين حركت شنيع را ديد، فرياد برآورد كه چوبت را از اين لبهاى مبارك بردار كه قسم به آن خدائى كه غير او خدائى نيست ديدم دندانهاى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه بر اين دندانها گذاشته شده بود و آن را مى بوسيد. (٦٥)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام تو هست زنده و جاويد يا حسين  |  | عشق تو هست مايه امّيد يا حسين  |
| با مهر تو چو داد مرا شير مادرم  |  | جانم اسير عشق تو گرديد يا حسين  |
| در باغ آرزو كه برويد گل اميد  |  | وصل تو هست غايت امّيد يا حسين  |
| از عطر جانفزاى تو سرمست مى شود  |  | هر كس زباغ عشق تو گل چيد يا حسين  |
| هر كس شنيد قصه جانسوز نينوا  |  | سيلاب اشك از مژه باريد يا حسين  |
| جانم فداى آن كه به دنيا هر آن چه داشت  |  | در راه دوستى تو بخشيد يا حسين  |
| اى جان فداى نام تو كز نام تو به جاست  |  | نام بلند مكتب توحيد يا حسين  |
| با چشم اشكبار به يادت ((نويد)) گفت  |  | نام تو هست زنده جاويد يا حسين (٦٦)  |

## سر روى نيزه

روزى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد نشسته بودند، كه جمعى از قريش ‍ وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود. رنگ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متغيّر شد و حالش دگرگون گرديد، اصحاب عرض كردند: يارسول الله تو را چه مى شود؟! حضرت فرمود: به ياد آوردم آنچه بر اهل بيت من وارد مى شود از كشتن وزدن و سّب و شتم و پريشان و در بدرى و اوّل سرى كه بر سر نيزه مى شود سر فرزندم حسين خواهد بود. (٦٧)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شورى به اشك مى دهد آواى يا حسين  |  | امشب شب دعا شب پرواز ياحسين  |
| امشب كه ميهمان گل منور مى كند  |  | لب تشنگان خيمه خورشيد را حسين  |
| نجواى زينب است در آشوب اشك ها  |  | با پاره هاى آن تن تب دار يا حسين  |
| مى گفت : نيزه ها مگر از ياد برده اند  |  | جارى ست در وجود تو خون خدا حسين  |
| اين سو كبود مى شود از درد گونه ها  |  | آن سوى دشت زير سم اسب ها حسين  |
| يك سو كبوتران حرم تشنه و اسير  |  | يك سو وداع زينب بى يار با حسين  |
| فردا خراب خطبه تقدير كوفه ها  |  | فردا شكوه جارى فريادها حسين  |
| فردا كه روح تازه به پرواز مى دهند  |  | پروانه هاى سوخته در كربلا حسين (٦٨)  |

## حال احتضار

تمام ايام زندگانى در شب و روز در سفر و حضر، حال پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين بود، حتى در حال احتضار امام حسين عليه‌السلام را به سينه چسبانيدو عرق آن حضرت بر حسين عليه‌السلام جارى بود و ميفرمود: مرا با يزيد چه كار است ، خدا يزيد را لعنت كند و به او بركت ندهد. پس غش كرد، باز بحال آمد، بعد امام حسين عليه‌السلام را بوسيد و اشك ميريخت و مى فرمود: مرا با قاتلين تو نزدخدا موقفى خواهد بود(٦٩)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى كه چشم ملك العرش براى تو گريست  |  | در فلك عيسى مريم به عزاى تو گريست  |
| آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا  |  | چون كه بشنيد ز جبريل رثاى تو گريست  |
| چون على چشم خدا بود برايت گريان  |  | مى توان گفت كه بهر تو خداى تو گريست  |
| بس كه جانسوز بود واقعه كرب و بلا  |  | آب آتش شد و آتش به هواى تو گريست  |
| تا سرت را به سر نيزه اعداء ديدند  |  | آسمان نعره زد و چرخ به پاى تو گريست  |
| چه مگر ديد در آن روز امام سجّاد  |  | كه چهل سال پس از كرب و بلاى تو گريست  |
| بيشتر از همه كس اى پسر خون خدا  |  | پسرت مهدى موعود براى تو گريست  |
| گر نبودى تو در آن دشت بلا يازهرا  |  | دخترت زينب غمديده به جاى تو گريست  |
| مى رود روز جزا خّرم و خندان به بهشت  |  | هر كه شد پيرو و در زير لواى تو گريست  |
| نه همين ديده ((خسرو)) زغمت گريان است  |  | هر كسى داشت به دل مهر و ولاى تو گريست (٧٠)  |

## اشک على عليه‌السلام

ابن عباس مى گويد: در ركاب حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام بودم در زمانى كه به صفين تشريف مى بردند، وقتى كه به نينوا رسيديم ، نزديك شط فرات بود، با صداى بلند فرمود: يابن عباس آيا اين مكان را مى شناسى ؟ عرض كردم : خير نمى شناسم ! فرمود: اگر مى شناختى مثل من ، از آن نمى گذشتى مگر مثل من گريه مى كردى . پس حضرت على عليه‌السلام گريه شديدى نمود؟ تا اينكه محاسن شيريفش تر شد و اشكها برسينه اش جارى گرديد. ما هم به تبع آن حضرت گريه كرديم . سپس حضرت فرمود: اُوّه اُوّه ، مرا با آل سفيان چكار است كه جنگ كنيم آنها از جنود سپاهيان شيطانند، اى اباعبدالله صبر كن زيرا هر بلائى كه بسرت اينها مى آورند، سر من آوردند، سپس حضرت آبى جهت وضو گرفت و وضويى ساخت و چند نماز خواند، باز آن حرفها را زد، بعد يك مقدار خواب رفته و بعد بيدار شد، سپس فرمود: يابن عباس آيا از خوابى كه ديده ام تو را با خبر كنم ؟ عرض كردم : انشاءالله كه خير است ! بفرماييد، حضرت فرمود: ديدم گويا مردانى با علمهاى سفيد از آسمان به زمين آمدند، شمشيرهاى سفيد و درخشنده بر كمر داشتند، سپس گرد اين زمين خطى كشيدند، فرمودند: ديدم گويا شاخه هاى اين نخلها به زمين رسيده و در ميان خون شناور شد، و گويا فرزندم حسين عليه‌السلام و ميوه دلم ، و نور بصرم ، در آن غرق شده و هر چه استغاثه ميكند. كسى به فريادش نمى رسد، و گويا آن مردانى را كه از آسمان آمده بودند. ندا مى كردند و مى گفتند: اى آل رسول صبر كنيد.

كه شما را خواهند كشت . و شما بدست يك مشت مردم شر كشته خواهيد شد. و اينك بهشت مشتاق شما است . اى اباعبدالله . سپس رو به سوى من كردند و مرا تعزيت دادند و فرمودند: يا اباالحسين به تو بشارت باد و خدا روز قيامت چشمت را روشن كند. از خواب بيدار شدم . بخدا قسم كه قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمن خبر دادند. كه من به سوى اهل بغى مى روم . و به اين زمين ميرسم ... آه در اينجا فرزندم حسين با هفده نفر از اولاد من واز اولاد فاطمه عليه‌السلام دفن مى شوند. و اين زمين در آسمان معروف به كربلا است ، چنانكه در زمين حرمين و بقعه بيت المقدس معروف است . سپس فرمود: يابن عباس ببين در اين نواحى فضولات آهوان را مى بينى ؟ به خدا قسم به من دروغ نگفته اند، و آنها زرد شده اند به رنگ زعفران ، ابن عباس گفت : بررسى كردم و پيدا كردم و فرياد زدم : يااميرالمؤ منين اين را پيدا كردم كه فرموديد. حضرت فرمود: صدق الله و رسوله . هر وله كشان به سمت آنها دويد. و آنها را بوئيده و فرمود: اين همان است . آيا ميدانى قضيه اينها چيست ؟ عرض ‍ كردم : خير آقا نمى دانم . حضرت فرمود: اين سرزمين ، زمينى است كه وقتى كه حضرت عيسى عليه‌السلام با حواريين به اين زمين رسيد، ديد در اينجا چند تا آهو دور هم جمع شده اند و گريه ميكنند، سپس حضرت عيسى عليه‌السلام نشست و حواريين هم نشستند و مشغول گريه شدند. حواريين گفتند: يا روح الله سبب گريه شما چيست ؟ فرمود: اين زمين كربلا است كه در آن فرزند پيغمبر خدا احمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزند بتول عذرا عليها‌السلام شبيه مادرم حضرت مريم عليها‌السلام است كشته خواهد شد و در اينجا مدفون ميگردد. تربتى است كه از مشك معّطرتر است ، زيرا كه تربت آن جناب است و اين آهوان با من سخن گفتند: كه ما دراينجا بخاطر شوق به آن جناب مانده ايم و در امان هستيم . حضرت عيسى عليه‌السلام مقدارى از فضولات را برداشته و بوئيد و فرمود: خوشبويى آن بخاطر علفهاى اين صحرا است . خدايا اينها را باقى بگذار تا اينكه پدرش ببويد و تعزيت او شود. و اين است كه تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده ، و اين زمين كرب و بلا است ، پس با صداى بلند فرمود: اى خداى عيسى بن مريم ، مبارك مكن بر كشندگانش و كسا نيكه آنها را يارى مى كنند.

سپس حضرت مدت مديدى گريست تا اينكه به رو افتاد و غش كرد، ما هم گريه كرديم . چون به حال آمد چند بعره برداشت و در گوشه ردا پيچيد، و به من فرمود: تو هم بردار و نگه دار اگر ديدى كه از آن خون تازه ميجوشد و جارى مى شود، بدانكه حسينم شهيد شده . ابن عباس مى گويد: من هم برداشتم و از آن نگه دارى كردم تا اينكه يك روز خواب بودم ، وقتى كه از خواب بيدار شدم ، ديدم از آن خون تازه اى جارى گرديد. و آستينم مملو از خون است پس نشستم و گريه كردم و با خودم گفتم : يقينا حسين را كشتند. البته على عليه‌السلام تا بحال خبرى به من نداده بود كه واقع نشده باشد. پس بيرون آمدم ، ديدم شهر مدينه گويا ابر نازكى آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده گويا كسوف گرفته ، گويا از در و ديوار شهر خون تازه ميريزد. از زاويه خانه صدايى شنيدم كه شخصى مرثيه مى خواند و مضمونش اين است كه اى آل پيغمبر صبر كنيد كه فرزند زهراى بتول را كشتند. و روح الامين با گريه و افغان نازل شد و با صداى بلند گريه مى كرد. من هم گريه ام گرفت و آن روز را كه روز عاشورا بود ضبط كردم و بعد بعضى از افراد و كسانيكه همراهم بودند اين قضيه را گفتم آنها هم حرف مرا تصديق كردند. و گفتند ما هم اين صدا را شنيديم . ولى گوينده اش را نديديم شايد حضرت خضر بوده . (٧١)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حيات آب بقا جز غم تو نيست حسين  |  | نميرد آن كه دلش با غم تو زيست حسين  |
| صفاى عمر ابد يافت هر كه در غم تو  |  | به قدر يك مژه بر هم زدن گريست حسين  |
| به روز حشر كه محشر كند شفاعت تو  |  | كسى كه سايه نشين تو نيست كيست حسين  |
| جهنم است بهشتى كه خالى از تو بود  |  | بهشت بى گل رويت بهشت نيست حسين  |
| تويى كه آيت حُرّيت از رُخت پيداست  |  | خوشا كسى كه چو حّر بر تو بنگريست حسين  |
| گداى راه تو هر كس كه گشت آقا شد  |  | كه گرد خاك رهت تاج سروريست حسين  |
| نشسته بر سر راه تو ((رستگار)) مدام  |  | به دستگيرى او لحظه اى بايست حسين (٧٢)  |

## گريه جبرئيل

يك روز عيد حضرت امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام به حجره جدشان حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شدند و فرمودند: يا جداّه امروز روز عيد است و فرزندان عرب همه با لباسهاى رنگارنگ خود را آراسته اند و لباسهاى نو پوشيده اند و ما لباس نو نداريم و براى همين كار هم خدمت شما آمده ايم كه فكرى بحال ما كنيد. حضرت حال آنها را بررسى كرد و گريه اى نمود... تا آنجا كه دو قطعه لباس از بهشت كه به كمك حضرت جبرئيل عليه‌السلام يكى براى امام حسن لباس سبز و ديگرى براى امام حسين عليه‌السلام لباس سرخ آورد و آنها پوشيدند و خوشحال شدند حضرت جبرئيل وقتى اين حالات را مشاهده نمود، گريه نمود. حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى برادرم اى جبرئيل در يك مثل امروزى كه فرزندان من شاد و خرسند هستند، تو چرا گريه مى كنى و مهموم و مغموم و محزون هستى ؟!ترا بخدا قسمت مى دهم كه اگر خبرى هست به من بگو و مرا از اين ناراحتى برهان . حضرت جبرئيل فرمود: اى رسول خدا بدان اينكه براى دو فرزندت رنگ مختلف اختيار گرديد. يكى حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز مى شود. و حضرت حسين را ذبح مى كنند و بدنش را با خونش خضاب مى كنند. در اينجا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خيلى گريه كرد.(٧٣)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جان جهانيان به فداى تو يا حسين  |  | بايد گريست خون به عزاى تو يا حسين  |
| باشد حديث عشق تو بسيار سينه سوز  |  | دنيا به ماتمند براى تو يا حسين   |
| بر ضّد ظلم پيشه به پا خاستى به جا  |  | صد آفرين به همّت و راى تو يا حسين  |
| افتاد ديو ظلم به وحشت چو راست شد  |  | بر ضّد ظلم قّد رساى تو يا حسين  |
| بشكافت گرچه فرق على اكبرت زتيغ  |  | نشنيد كس به شكوه صداى تو يا حسين (٧٤)  |

## توفيق ندانست

هرثمه ابن ابى مسلم نقل كرده كه با حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام از صفين مراجعت مى كرديم ، سر زمين كربلا رسيديم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد، و قدرى از خاك آنجا برداشت و گريه كرد و فرمود: عجب خاكى هستى ، كه از تو جمعى محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت مى شوند. هرثمه مى گويد: ما برگشتيم و اين ماجرا را براى همسر شيعه ام بازگو كردم ، همسرم گفت : هر چه اميرالمؤ منين بگويد؛ حق است ، تا اينكه آن روز گذشت و بعدها حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام وارد سرزمين كربلا شدند هرثمه جزء لشكر عمر سعد بود و حرف حضرت اميرعليه‌السلام را ياد آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدس امام حسين عليه‌السلام مشرف شد و حديث حضرت على عليه‌السلام را نقل كرد. حضرت فرمودند: حالا خيال تو چيست ؟ با ما هستى يا بر ما. گفت : نه با شما و نه با آنها. اولاد كوچكى را در كوفه گذاشته ام و براى آنها مى ترسم كه ابن زياد آنها را اذيت كند حضرت فرمود: پس بيرون برو و بجاى برو كه مقتل ما را مشاهده نكنى و صداى ما را نشنوى زيرا بخدا قسم اگر كسى امروز صداى استغاثه ما را بشنود، ما را يارى نكند حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد.(٧٥)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هوا گرفته و دل بى بهانه مى گريد  |  | به ياد شام غربيان زمانه مى گريد  |
| زحج نيمه تمام تواى تمامى حج  |  | صفا و مروه غمين است و خانه مى گريد  |
| دميده از سر زلف سياه تو گل سرخ  |  | به ياد زلف تو گيسو و شانه مى گريد  |
| به قامتى كه به قدقامتش قيامت كرد  |  | صفير تير بلا بى بهانه مى گريد  |
| شكسته چوبه محمل از آن شكسته دلى  |  | كه بار غم كشد و فاتحانه مى گريد  |
| همين نه من زفراق تو سوختم تنها  |  | كه نينوا ز غمت جاودانه مى گريد  |
| تو رفتى و حرمت ماند و ياس هاى كبود  |  | به حال اهل حرم تازيانه مى گريد  |
| مصيبت تو به عالم چنان گذاشت اثر  |  | كه در عزاى تو چشم زمانه مى گريد  |
| گلوى گلين ششماهه ات چو گلگون شد  |  | نهال عاطفه خم شد جوانه مى گريد  |
| حسين من چه بگويم كه چارده قرن است  |  | هوا گرفته و دل بى بهانه مى گريد(٧٦)  |

پاورقى ها :

١- حج : ٣٢ .

٢-معرفت الحسين : ٢٨ .

٣-بحارالا نوار، ٤٤، ٢٤٥.

٤-لاله هاى عشق ، ص ٢٣.

٥-اسرار الشهاده ، ص ٨٠، منتخب طريحى ، ص ٤٨ ناسخ ١/ ٢٧٠.

٦-لاله هاى عشق ، ص ١٨١ .

٧-بحار ٤٤، ٢٣٤. ناسخ ١، ٢٧١ منتخب ٤٨.

٨-گلچين گل نغمه ص ٨٦.

٩-ترجمه خصائص حسينيه ، ٩٤، نقل از بحارالانوار: ١١/ ١٥٠ و١٥١.

١٠-گلچين گل نغمه ص ١٣.

١١-همان ٩٥ نقل بحارالانوار، ٤٤، ٢٣٠.

١٢-گلچين گل نغمه ، ص ٢٤.

١٣-متخب طريحى ، ٤٩.

١٤-گلچين گل نغمه ، ص ٤١.

١٥-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٢٥.

١٦-شميم ولايت ، ص ١٢٦.

١٧-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٢٣، ناسخ ٢٧٣ منتخب طريحى ٤٩.

١٨-نوحه سينه زنى و زنجيرزنى ، ص ٤٢.

١٩-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٤٤ ناسخ ١، ٢٨٤.

٢٠-گلواژه ، ٤، ص ٤٧٨.

٢١-مجمع البحرين لغت عشر.

٢٢-گلزار ثابت ، ص ١٧.

٢٣-بحار الا نوار: ج ٤٤، ص ٣٠٨.

٢٤-بحار، ج ٧٣، ٣٠١.

٢٥-گلزار ثابت ، ص ٩٤.

٢٦-بحار، ٤٤، ٢٤٤ منتخب ٥٠ ناسخ ١، ٢٧٤.

٢٧-مصائب الائمه ، ٢١٣.

٢٨-منتخب طريحى ٥٠ ناسخ ، ١، ٢٧٥ بحار، ٤٤، ٢٤٤.

٢٩-گلهاى اشك ، ص ٢٨.

٣٠-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٢٣ .

٣١-گلهاى اشك ، ص ١١١.

٣٢-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٤١ . خصائص ٢١٦.

٣٣-گلهاى اشك ، ص ١٠١.

٣٤-ترجمه خصائص الحسينه ، ٢٢٤.

٣٥-گلهاى اشك ، ص ١٠٥.

٣٦-جلاءالعيون ، ٢، ٤٣٣.

٣٧-لاله عشق ، ص ٦٥.

٣٨-جلاء العيون ، ٢، ٤٣٣ ترجمه كامل الزيارات ، ٢٠٤.

٣٩-آينه عزا، ص ٣٧.

٤٠-جلاء العيون ، ٢، ٤٣٤.

٤١-آينه عزا، ص ١٠٨.

٤٢-جلاء ٢، ٤٣٥.

٤٣-نغمه كربلا، ٢، ص ٩٢.

٤٤-جلاءالعيون ، ٤٣٦.

٤٥-گلهاى باغ محمدى ، ج ٢، ص ١٦٥.

٤٦-جلاالعيون ، ج ٢، ٤٧٩.

٤٧-اهلبيت ، ص ٩٥.

٤٨-تاريخچه عزادارى ، ٢٠ نقل شد اقناع اللائم على اقامة المات ٣٠.

٤٩-اهلبيت ، ص ١٦٤.

٥٠-همان ٢٥، همان ٣١.

٥١-اهلبيت ، ص ١٦٥.

٥٢-همان ٢٦ مسند احمد بن حنبل ١، ٨٥ ترجمه خصائص الحسينه ٢٢٦.

٥٣-منتخب المصائب ، ٦٤.

٥٤-ترجمه خصائص الحسينه ، ٢٢٦.

٥٥-متخب المصائب ، ج ٣، ص ٨٤.

٥٦-همان .

٥٧-منتخب المصائب ، ج ٣، ص ١٣٦.

٥٨-ترجمه كامل الزيات ، ٢٠٦.

٥٩-منتخب المصائب ، ج ٣، ص ١٣٨.

٦٠-كامل الزيارات ، ٢١٢.

٦١-منتخب المصائب ، ج ٣، ص ١٨١.

٦٢-ثمرات الحيوة : ج ١، ص ٩٨.

٦٣-ثمرات الحيوة : ج ١، ص ١٠٢.

٦٤-ترجمه كامل الزيارات ، ٢١٥.

٦٥-خصائص حسينيه ، ٢٢٨.

٦٦-رستاخيز لاله ها، ص ٣٢.

٦٧-همان ٢٢٩.

٦٨-رستاخيز لاله ها، ص ٣٣.

٦٩-همان .

٧٠-رستاخيز لاله ها، ص ٥٧.

٧١-بحارالانوار، ٤٤، ٢٥٢ امالى صدوق مجلس ٨٧، ٧٨ ٤ ٤٨.

٧٢-رستاخيز لاله ها، ص ٧٤.

٧٣-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٤٥.

٧٤-رستاخيز لاله ها، ص ٨٨.

٧٥-بحار الا نوار: ٤٤، ٢٥٥ اعالى صدوق مجلس : ٢٨، ص ١١٧.

٧٦-رستاخيز لاله ها، ص ١٣٧.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc463693961)

[گريه حضرت آدم 6](#_Toc463693962)

[نفرين آدم به يزيد 8](#_Toc463693963)

[گريه و نفرين حضرت نوح 10](#_Toc463693964)

[حزن حضرت آدم 12](#_Toc463693965)

[حزن نوح 13](#_Toc463693966)

[گذر حضرت ابراهيم به كربلا 14](#_Toc463693967)

[گريه ابراهيم 16](#_Toc463693968)

[نفرين حضرت اسماعيل 18](#_Toc463693969)

[مرور حضرت موسى و نماينده اش 19](#_Toc463693970)

[موسى و مناجات 21](#_Toc463693971)

[حضرت موسى در مناجات 23](#_Toc463693972)

[حضرت خضر 25](#_Toc463693973)

[حضرت سليمان عليه‌السلام 27](#_Toc463693974)

[حضرت عيسى عليه‌السلام 29](#_Toc463693975)

[غم درد حسين 31](#_Toc463693976)

[نوحه سرايى حضرت زكريا 32](#_Toc463693977)

[گريه حوريه 34](#_Toc463693978)

[مجلس گريه 36](#_Toc463693979)

[گريه هنگام تولد 40](#_Toc463693980)

[فطرس ملک 41](#_Toc463693981)

[خبر جبرئيل 43](#_Toc463693982)

[گريه حضرت زهرا (عليها السلام) 45](#_Toc463693983)

[گريه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 46](#_Toc463693984)

[اشک رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 48](#_Toc463693985)

[خاک كربلا 50](#_Toc463693986)

[صداى ناله جانسوز 51](#_Toc463693987)

[خاک اشك زا 52](#_Toc463693988)

[شهيد كربلا 53](#_Toc463693989)

[سيدالشهدا عليه‌السلام 54](#_Toc463693990)

[گل خوشبو 56](#_Toc463693991)

[گريه پدر و دختر 57](#_Toc463693992)

[ريحانه پيامبر 59](#_Toc463693993)

[همه را فداى حسين 62](#_Toc463693994)

[جاى شمشير 63](#_Toc463693995)

[اسباب حزن 65](#_Toc463693996)

[سر روى نيزه 67](#_Toc463693997)

[حال احتضار 68](#_Toc463693998)

[اشک على عليه‌السلام 69](#_Toc463693999)

[گريه جبرئيل 75](#_Toc463694000)

[توفيق ندانست 77](#_Toc463694001)

[فهرست مطالب 80](#_Toc463694002)